

A NATION CAN NEVER BE
FREE UNLESS ITS WOMEN
ARE FREE



صندوق همیاری

در کارخانه‌ی ما

فرح آقاجانی

تشکیل صندوق‌های همیاری کارگران توسط خود کارگران سال‌های متمادی است که ادامه دارد. در اکثر کارخانجات کارگران برای ایجاد پشته‌های مالی دست به تأسیس این صندوق‌ها زده‌اند. در واقع تشکیل این صندوق‌ها دو عملکرد عمده دارد: یکی آن که می‌توانند در مواقع نیاز کارگرانی را که دچار مشکل مالی می‌شوند یاری رسانند و دیگر آن که جمع مستقلی

است که توسط خود کارگران اداره می‌شود و کارگران بی‌واسطه می‌توانند در مشکلات یکدیگر شریک شوند.

هر کارگر به تنهایی قادر نیست برای خود پس‌انداز شخصی دست و پا کند زیرا پایین بودن سطح حقوق و دستمزد کارگران سبب می‌شود که این کار برای آن‌ها ممکن نشود. در این صندوق‌های همیاری کارهای فراوانی صورت می‌گیرد. در کارخانه‌ی ما نیز چندین صندوق همیاری تشکیل شد که توسط کارگران اداره می‌شود. یکی از این صندوق‌ها پیش از ده سال از شروع کارش می‌گذرد و بیش از پنج سال است که توسط کارگران زن اداره می‌شود. در این صندوق همیاری مانند دیگر صندوق‌ها، هر یک از اعضا موظف هستند که بخشی از حقوق خود را در هر ماه به صندوق بپردازند. البته این که چه مقدار از حقوق در هر ماه باید به صندوق پرداخت شود توسط کل اعضا و به

وسیله‌ی جمع مشخص می‌شود. در این دوره‌ی ده ساله صندوق ما نیز بسته به میزان حقوق و دستمزد کارگران عضو، میزان پرداخت هر ماهه در آن تغییر کرده است. مقدار تعیین شده برای اعضا توسط شخصی که مسئول جمع‌آوری دریافتی‌هاست، از اعضا گرفته می‌شود و مسئول مربوطه آن را در دفتر مخصوصی ثبت می‌کند، که در صندوق هم‌یاری ما این مسئولین را زنان تشکیل می‌دهند. در هر ماه به یک نفر وام تعلق می‌گیرد که آن فرد توسط قرعه‌کشی مشخص می‌شود. قرعه‌کشی در هر ماه انجام می‌شود و بدین ترتیب پس از مدتی به همه‌ی اعضا وام تعلق می‌گیرد. این صندوق چندین حسن دارد:

- ۱- پس‌انداز اجباری برای رفع نیازهای آتی اعضا را فراهم می‌کند.
- ۲- احساس همدردی بین کارگران عضو را افزایش می‌دهد.
- ۳- این کار دسته‌جمعی سبب می‌شود که حس همبستگی و نزدیکی میان کارگران بالا برود و در نتیجه از وابستگی آن‌ها به مدیریت بکاهد.

در این صندوق‌های هم‌یاری مانند صندوق قرض‌الحسنه‌ی ما، عمدتاً کارگرانی که از سطح دستمزدهای تقریباً مساوی و دارای سطح زندگی و نیازهای اقتصادی مشابهی هستند، عضوند. از این روست که هیچ وجه تمایزی بین اعضا وجود ندارد. همین نقاط مشترک باعث می‌شود که کارگران عضو هر صندوق احساس نزدیکی بیشتری کنند.

صندوق‌های هم‌یاری در کارخانجات در سطوح مختلف وجود دارد. به عنوان مثال در کاخانه‌ی ما بسیاری از کارگران زن در صندوق هم‌یاری دیگری نیز که شکل وسیع‌تری دارد و متعلق به همه‌ی پرسنل یک واحد تولیدی است عضو هستند. در این صندوق بزرگ‌تر، وام‌ها به شکل نوبتی به اعضا تعلق می‌گیرد و در حال حاضر سقف مقدار وام ۷۵ هزار تومان است. هر عضوی که وام به او تعلق می‌گیرد موظف است قسط آن را به طور ماهیانه بازپرداخت کند.

مسئله دیگری که در صندوق هم‌یاری در کارخانه‌ی ما وجود دارد این است که هر کارگری می‌تواند به میل خود علاوه بر حق عضویت بخشی از حقوقش را به عنوان پس‌انداز در صندوق نگاه‌داری کند. افرادی که به طور مرتب ماهیانه مقداری از حقوق خود را در صندوق پس‌انداز می‌کنند، در آخر هر سال جایزه‌ای به آن‌ها تعلق می‌گیرد. این کار سبب می‌شود که اعضا برای به موقع واریز کردن پس‌انداز خود تشویق شوند و از سوی دیگر میزان پس‌انداز خود را افزایش داده و بتوانند به نیازهای ناگهانی خود با وجود این پشتوانه بهتر پاسخ دهند و کمتر دچار مشکل شوند.

تاکنون کارگران بسیاری با دریافت وام از این صندوق‌های هم‌یاری توانسته‌اند بخشی از نیازهای خود را در مواقع اضطراری رفع نمایند که این امر با توجه به پایین بودن سطح دستمزد کارگران که گاهی حتا قادر به تأمین مایحتاج اولیه‌ی خود نیستند بسیار کارساز بوده است. □

برخی از قوانین بنیادین سازمان جهانی کار

International Labour Organization (ILO)

ترجمه‌ی محمد صفوی

سازمان جهانی کار، یکی از قدیمی‌ترین سازمان‌های جهان است که در سال ۱۹۱۹ میلادی تأسیس شد. کار این سازمان از بدو تأسیس بر این محور بوده است که معیارها، توصیه‌ها و شرایطی را به تصویب برساند که کشورهای جهان و کشورهای عضو سازمان جهانی کار برای بهبود وضع نیروی کار از آنان پیروی نماید. سازمان جهانی کار اعتقاد دارد که کارگران، مدیریت‌ها و دولت‌ها - هر سه نیرو - موظف هستند که در نحوه‌ی سازماندهی نیروی کار دخالت نمایند و در حل مشکل و معضلات کارگری و مسائل مربوط به آن مشارکت داشته باشند. سازمان جهانی کار از بدو تأسیس خود تاکنون ۱۷۶ کنوانسیون کارگری و ۱۸۳ پیشنهاد و توصیه در جهت بهبود شرایط کار میلیون‌ها زن و مرد کارگر در سراسر جهان ارائه داده است. از این کنوانسیون‌ها تعدادی از آنها در محافل بین‌المللی و کارگری به عنوان قوانین بنیادین و اساسی در رابطه با حقوق کارگران شناخته شده است که در همه جای دنیا بر لزوم اجرای آن تأکید بیشتری می‌شود.

اصل ۸۷ کنوانسیون ۱۹۴۸: آزادی انجمن و آزادی داشتن حق تشکل:

براساس این کنوانسیون کارگران حق دارند که تشکل‌های کارگری مربوط به خود را به وجود بیاورند. هم‌چنین به صاحبان کار این اجازه داده شده است که تشکل‌های مربوط به خود را داشته باشند. در این اصل آمده است که کارگران حق دارند که تشکل‌های مورد دلخواه خود را بدون اجازه‌ی قبلی از مقامات رسمی و دولتی به وجود بیاورند، کارگران همین‌طور حق دارند به هر انجمنی که می‌خواهند آزادانه بپیوندند و دولت‌ها تعهد دارند که آزادی عمل این تشکل‌ها را تضمین نمایند. دولت‌ها موظف هستند که برای حفاظت از حقوق کارگران، از دخالت مأموران و نیروهای دولتی در امور تشکل‌های کارگری جلوگیری به عمل بیاورند.

اصل ۹۸ کنوانسیون ۱۹۴۴: حق داشتن پیمان دسته‌جمعی کار:

در این اصل حق داشتن پیمان دسته‌جمعی کار به رسمیت شناخته شده است. در این اصل هرگونه سیاست تبعیض‌گونه که بخواهد حقوق کارگران را زیر پا بگذارد ممنوع شده و به همین ترتیب به صاحبان کار نیز همین تضمین داده شده است. از این رو هم به کارگران و هم به صاحبان کار این اختیار واگذار شده که هر دو طرف برای پیشبرد عادلانه شرایط کار و تنظیم معیارها و قرارداد

کاری بین کارگر و کارفرما، «پیمان دسته‌جمعی کار» را به مورد اجرا در بیاورند.

اصل ۱۰۰ کنوانسیون ۱۹۵۱: مزد مساوی :

در این اصل به صراحت آمده است که به همه‌ی زنان و مردان در مقابل انجام کار مساوی، مزد مساوی پرداخت شود.

اصل ۱۰۵ کنوانسیون ۱۹۵۷: منع کار اجباری :

این اصل، هرگونه و هر شکل از کار اجباری را که به منظور تنبیه و مجازات سیاسی و یا به‌خاطر بیان عقاید و گرایش سیاسی متفاوت و یا در جهت تنبیه کارگران به‌کار رود ممنوع می‌سازد. همچنین براساس این اصل هیچ‌کس حق ندارد که کارگری را به‌خاطر شرکت در اعتصاب، به‌زور به کار اجباری وادارد، هیچ‌کس را نمی‌توان بخاطر داشتن جنسیت، رنگ، مذهب، عقاید سیاسی، نژاد، زادگاه و یا اصل و نسب و یا موقعیت اجتماعی متفاوت به کار اجباری گمارد.

اصل ۱۱۱ کنوانسیون ۱۹۵۸: منع تبعیض در امور استخدامی و شغلی :

این اصل خطاب به همه‌ی دولت‌ها، توصیه می‌کند که هرگونه سیاست تبعیض‌گونه را در امور استخدامی و شغلی ملغی سازند. براساس این اصل اعمال تبعیض در عرصه‌ی استخدامی و شغلی براساس نژاد، رنگ، جنسیت، مذهب و عقیده‌ی سیاسی، زادگاه و یا اصل و نسب و یا موقعیت اجتماعی متفاوت ممنوع است و دولت‌ها موظف هستند که شرایط و فضای مساوی و عادلانه در امور استخدامی و شغلی و آموزشی برای همگان به‌وجود بیاورند.

اصل ۱۳۸ کنوانسیون ۱۹۷۳: در جهت از بین بردن و لغو کار کودکان تهیه و تنظیم شده است. در این اصل حداقل سن کودکان برای ورود به بازار کار، بعد از اتمام تحصیلات اجباری، تعیین شده است. علاوه بر قوانین بنیادین سازمان جهانی کار، که در جهت بهبود وضع نیروی کار و کارگران به تصویب رسیده، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، به‌عنوان مرجعی که مورد قبول همگان است، در ماده‌ی ۲۳ عنوان می‌کند:

(۱) هر شخصی حق دارد کار کند، کار خود را آزادانه برگزیند و شرایط منصفانه و رضایت‌بخشی برای کار خواستار باشد و در برابر بی‌کاری حمایت شود.

(۲) همه حق دارند که بی‌هیچ تبعیضی در مقابل کار مساوی، مزد مساوی بگیرند.

(۳) هر کسی که کار می‌کند حق دارد مزد منصفانه و رضایت‌بخشی دریافت دارد که زندگی او و خانواده‌اش را موافق حیثیت و کرامت انسانی تأمین کند و در صورت لزوم با دیگر وسائل حمایت اجتماعی کامل شود.

(۴) هر شخصی حق دارد که برای دفاع از منافع خود با دیگران اتحادیه تشکیل دهد و یا به اتحادیه‌های دلخواه خود بپیوندد. □



حقوق کارگران زن در آلمان

و

موقعیت آن‌ها در اتحادیه‌ها

جلیل محمودی

مدخلی به موضوع

امروز کارگران آلمان از یک سلسله حقوق برخوردارند. اما کسی این حقوق را به آن‌ها هدیه نداده است. آنان به میمنت ده‌ها سال مبارزه سخت و خونین این دستاوردها را کسب کرده‌اند. کارگران آلمان نیز تا زمانی که منفرد، پراکنده و بی‌تشکل بودند، کارفرما برای آن‌ها همه چیز را تعیین می‌کرد؛ از میزان دستمزد، مدت کار روزانه و جریمه‌ها تا شرایط اخراج و فسخ قرارداد و غیره و غیره. در آلمان نیز رفتار غیرانسانی و تحقیرآمیز نسبت به کارگر و فشارهای محیط کار حد و مرزی نمی‌شناخت. حرمت انسانی کارگر را پایمال می‌کردند. واقعیت زندگی و کار مشقت‌بار و دستمزد بخور و نمیر، به کارگران نشان داد که بدون وحدت، بدون تشکل، قادر به بهبود وضع خود نیستند و نمی‌توانند در مقابل تعدیات اجتناب‌ناپذیر و قلندری کارفرمایان ایستادگی کنند. بالاخره آن‌ها دست به کاری زدند تا غصه سر آید و طی بیش از نیم قرن مبارزه‌ی پرفراز و فرود، تشکل‌هایی ایجاد کردند و دولت‌ها و سرمایه‌داران را مجبور کردند آن‌ها را به رسمیت بشناسند. تاریخ آکنده از تلاش‌های فداکارانه و همبستگی‌های غرور برانگیز کارگران در راستای ایجاد تشکل‌های کارخانه‌ای است و این کوشش‌ها و از خوردگذشتگی‌ها را در خود ثبت کرده است.

تشکل‌های اولیه غالباً به صورت باشگاه‌های کارگری یا انجمن‌های شغلی بودند. کارگران گرد هم جمع می‌شدند و پیرامون نیازهای روزمره زندگی خود بحث و چاره‌جویی می‌کردند. اندک‌اندک این تشکل‌ها به اتحادیه‌های کارگری تحول یافتند. اتحادیه‌های نخستین پیوسته کارگران را به سوی پیکار برای ایجاد شرایط بهتر کار و زندگی و کسب حرمت و احترام اجتماعی فرا می‌خواندند. آن‌ها که خود در بطن منازعات دشوار و خونین کارگری پدید آمده بودند، نقش مهمی در سازمان‌دهی و پیشبرد خواسته‌های کارگری داشتند.

اتحادیه‌ها در آغاز غیرقانونی بودند. سابقه تأسیس اولین اتحادیه کارگری در آلمان به سال ۱۸۴۰ (حدود ۱۶۰ سال پیش) برمی‌گردد. ولی دولت آلمان تازه در سال ۱۹۱۶ و کارفرمایان آلمانی در سال ۱۹۱۸ (یعنی یکی در بحبوحه‌ی جنگ جهانی اول و دیگری در گرماگرم انقلاباتی که اروپا را تکان داد) مجبور به پذیرش مشروعیت اتحادیه‌های کارگری به عنوان طرف مذاکره با کارفرمایان شدند.

اتحادیه‌ها تاریخ پرفراز و نشیبی دارند؛ از زمانی که کارگران آلمان اولین اتحادیه‌های خود را برپا کردند تا به امروز تغییرات بسیاری کرده‌اند. اتحادیه‌های اولیه شکل‌های طبقاتی بودند که نه فقط از مصالح مزدبگیران دفاع می‌کردند، بلکه مکانی بودند برای ابراز وجود و بحث و تبادل نظر انواع اندیشه‌های برابرطلبانه و سوسیالیستی. آرمان خواهی در میان فعالین اتحادیه‌ای قوت داشت. چشم‌انداز پاره‌ای از گرایش‌ات درون اتحادیه‌ها نشان از تحولات بنیادین در سازمان جامعه و مبارزه برای مناسباتی داشت که در آن کارگران سرنوشت خویش را خود به دست گیرند. آرمان رسیدن به «جامعه تولیدکنندگان آزاد و برابر» زمینه فکری این گرایش‌ات برای فعالیت در راستای دگرگونی اجتماعی بود. اما از دهه‌های اول قرن بیستم، پس از آن که اتحادیه‌ها قانونی شدند و توانستند با کارمندان و پیگیر سازمان‌های‌شان را گسترش دهند و موقعیت خود را برای مذاکره با نمایندگان کارفرماها تقویت نمایند، تغییرات بسیار مهمی در آنها به وقوع پیوسته است.

شماری از مورخین و محققین به اتحادیه‌های امروزی انتقاد می‌کنند که آنها از چشم‌انداز و اهداف اجتماعی - اقتصادی و سیاسی اولیه خود گسسته‌اند. برخی از انتقاداتی که از نقطه‌نظر چپ به اتحادیه‌ها می‌شود را می‌توان در نکات زیر برشمرد:

۱- اتحادیه‌های نخستین، اگر هم در وهله اول بر مسائل افزایش دستمزد، کاهش ساعت کار و... متمرکز می‌شدند، اما در همان چارچوب محدود نمی‌ماندند. آنها در کارگران آگاهی نسبت به یک سرنوشت مشترک و یک موقعیت اجتماعی مشترک را در مقابل نظام سرمایه‌داری تقویت می‌کردند. در حالی که اتحادیه‌های امروز سیستم سلطه سرمایه و مناسبات کارمزدی را زیر سؤال نمی‌برند؛ اینک به رسمیت شناختن ارتباط متقابل کارفرمایان و اتحادیه‌ها و مذاکرات متناوب آنان و ضرورت داشتن انعطاف برای رسیدن توافقات، باعث جذب شدن اتحادیه‌ها در سیستم شده است.

۲- اتحادیه‌های امروزی منافع روزمره (موضوعات مربوط به دستمزد، شرایط کار، محل کار، شرایط رفاهی و...) مزدبگیران را به صورت پیگیر و کافی نمایندگی نمی‌کنند. سیاست تعرفه‌ای اتحادیه‌ها و قراردادهایی که آنها با کارفرمایان به انعقاد می‌رسانند، نه بر مبنای نیازهای زندگی کارکنان بلکه بر اساس ضروریات رشد اقتصادی سرمایه‌داری تنظیم شده است.

۳- هم اکنون تشکیلات اتحادیه‌ها را شبکه‌ی وسیعی از کارمندان حقوق‌بگیر که توسط رهبری اتحادیه‌ها استخدام شده‌اند، می‌چرخانند. کارگران دخالت مؤثری در تعیین سیاست‌های اتحادیه‌ها ندارند و این شبکه وسیع نمایندگی مصالح مزدبگیران را به انحصار خود درآورده است. هم اکنون دستگاه عظیم اتحادیه‌ای همه امور اساسی را از بالا کنترل کرده، تحت ضوابط و انضباط مورد نظر خود درآورده است. چنین مکانیزمی باعث می‌شود که صدای مخالفان جدی در بدنه به گوش کسی نرسد و رهبری در مقابل انتقادهای بدنه از مصونیت برخوردار شود. این به نوبه خود مانعی در مقابل فراتر رفتن مبارزات کارگران از معیارهای قانونی و پذیرفته شده سیستم سرمایه‌داری است و مطالبات کارگران را در چارچوب قوانین سیستم محدود می‌کند.

۴- رهبران اتحادیه از یک سو با کنترل اعضا موضع برتر خود در نهاد اتحادیه‌ای را تثبیت می‌کنند و از این نهاد به عنوان وسیله‌ای برای ترقی شخصی خود بهره‌برداری می‌کنند، از سوی دیگر از اتحادیه‌ها به عنوان گردان‌های کمکی احزاب سوسیال دموکرات، احزابی که خود به حزب مدیریت سرمایه‌داری در دوره‌های بحرانی تبدیل شده‌اند، استفاده می‌کنند.

اساس نکات بالا و انتقادات دیگری از این ردیف - اگرچه باید خاطر نشان ساخت که در پاره‌ای از موارد انتقادات حالت مبالغه‌آمیزی به خود می‌گیرند - واقعیت دارند. اما بعضاً به این موضوع توجه نمی‌شود که سیاست اتحادیه‌ها برای سازش با تشکل‌های کارفرمایان دارای حد و مرزی است.

اتحادیه‌ها هر چه قدر هم از کارگران فاصله گرفته باشند، باز ناچارند برای حفظ مشروعیت سازمان‌های خود حد معینی از منافع اعضا را به پیش ببرند و از آن‌ها در مقابل فعال‌مآیشای سرمایه‌داران دفاع کنند، وگرنه با واکنش اعضا روبه‌رو خواهند شد. به صورت اولی این انتقادات می‌بایستی با در نظر گرفتن نقش دوگانه اتحادیه‌ها در نظام سرمایه‌داری مطرح گردند. زیرا اتحادیه‌ها از یک سو مبارزات و مطالبات کارگران را در چارچوب قوانین نظام محدود می‌کنند و از این زاویه در خدمت سیستم عمل می‌کنند، اما از سوی دیگر از حقوق کارکنان در مقابل تعرضات صاحبان سرمایه دفاع می‌کنند و از این نقطه نظر علیه خودسری و زیاده‌طلبی سرمایه‌داران عمل می‌کنند. از این رو باید به نقش اتحادیه‌ها در جهت بهبود شرایط کار و زیست کارگران، به‌ویژه در زمینه‌های زیر توجه کرد:

- افزایش دستمزدهای واقعی به‌ویژه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی؛

- کاهش ساعت کار؛

- طولانی کردن زمان مرخصی‌ها؛

- گسترش سیستم خدمات اجتماعی؛

- کسب حقوق دوره بازنشستگی و از کار افتادگی؛

- پرداخت دست‌مزدِ زمانِ بیکاری و یا کمک هزینه به بیکارانی که مدت زمان طولی بی‌کار هستند؛
 - تصویب مقررات مربوط به کمک هزینه اجتماعی به نفع اقشار کم درآمد و بی‌بضاعت؛
 - ایجاد تسهیلات جهت استخدام معلولین؛
 - پرداخت پول فرزند (هم اکنون برای هر فرزند ماهانه ۲۵۰ مارک پرداخت می‌شود)؛
 - کسب امتیازاتی برای کارگرانی که کار پاره‌وقت می‌کنند؛
 - پرداخت مخارج آموزش حرفه‌ای بیکاران و جوانان؛
 - تصویب قوانینی جهت آموزش فنی به شاغلین جهت ارتقای شغلی آنها؛
 - جبران خسارت به شاغلینی که در رشته‌هایی کار می‌کنند که به دلیل شرایط جوی امکان استمرار کار آنها در تمامی فصول سال وجود ندارد، مثل کارگران ساختمانی؛
 - تصویب قوانینی به منظور حمایت از کارگران زن.
- این لیست را می‌توان هنوز گسترش داد.

بررسی عملکرد اتحادیه‌های امروزین - چه انتقاداتی که به آنها می‌شود و چه دستاوردهایی که کسب کرده‌اند - دارای اهمیت بسیار است و منبع بی‌نظیری برای کسب تجربه است. در این جا به ذکر نکاتی درباره قوانینی که در آلمان به نفع زنان به تصویب رسیده و بی‌تردید اتحادیه‌ها در به تصویب رسیدن آنها نقش به‌سزایی به عهده داشتند، و نیز اشاره‌ای به موقعیت زنان در «فدراسیون سراسری اتحادیه‌های آلمان» بسنده می‌کنم.

۱- قوانین حمایتی از مادران شاغل

در آلمان ده‌ها ماده‌ی قانونی به تصویب رسیده است که از حقوق کارگران باردار و مادران شاغل به صورت صریح و روشن دفاع می‌کند. ذکر همه‌ی این قوانین مقاله را بسیار طولانی خواهد کرد، از این رو به جزئیات دقیق آنها نمی‌پردازم و به بیان پاره‌ای از موارد مهم بسنده می‌کنم:

الف - مرخصی بارداری و زایمان کارگران زن از ۶ هفته قبل از زایمان آغاز می‌شود و تا ۸ هفته پس از تولد نوزاد ادامه می‌یابد. در حالتی که نوزاد زودتر از موعد متولد شود و یا مادر دوقلو و چندقلو به دنیا آورد، مرخصی پس از زایمان تا ۱۲ هفته استمرار می‌یابد. بدین مفهوم مرخصی زایمان مطلقاً نباید از ۹۸ روز کوتاه‌تر باشد و در شرایط ویژه (تولد دوقلو و...) تا ۱۲۶ روز به درازا می‌کشد.

ب - کارفرما موظف است جهت انجام معاینات زمان بارداری به کارگر مرخصی دهد. مدت زمان معاینات جزء ساعت کار زن شاغل محسوب می‌شود.

ج - سپردن کارهایی به کارگر زن که به سلامت وی، جنین و یا نوزادش صدمه بزند، اکیداً ممنوع است. از جمله این کارها می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- بلند کردن و حمل بار بیشتر از ۵ کیلو به طور پیوسته (و بار ۱۰ کیلو و بیشتر حتا به گونه‌ای یک‌باره) بدون استفاده از وسایل مکانیک؛

- کارهایی که در آنها امکان پیش آمدن حوادث کار بالاست. به ویژه کارهایی که در آنها احتمال افتادن، پرت شدن و سقوط کردن وجود دارد؛

- کارهایی که در جریان آنها کارگر به دلیل بارداری اش در معرض خطر بیماری شغلی قرار می‌گیرد؛

- فعالیت‌هایی که برای انجام آنها کارگر ناچار است پیوسته به بدن خود کشش دهد، خم و دولا شود، چمباتمه بزند و یا سرپا بنشیند؛

- کار در محیط نمناک، با برودت و یا حرارت زیاد، پر از بخار و گاز، پرگرد و غبار، پرسروصدا، و کارهایی که برای انجام آنها کارگر تحت تابش اشعه قرار می‌گیرد؛

- نوع و جریان کاری که شدت آن بالاست. مثل کارهای قطعه‌ای با راندمان بالا، کار روی باندهای متحرک (تسمه نقاله‌ها) که سرعت حرکت و گردش آنها فزاینده است؛

- تحمیل اضافه کاری یا کار در شیفت شب (بین ساعات ۲۰ تا ۶ بامداد) و یا کار در روزهای تعطیل و استراحت.

د - در شغل‌هایی که کارگر باردار یا شیرده ناچار است پیوسته ایستاده و یا در حال حرکت کار کند، کارفرما موظف است زمانی را به نشستن و استراحت وی اختصاص دهد. این موضوع هم‌چنین در مورد کارگری که مجبور است دائماً به حالت نشسته کار کند نیز صادق است. در این گونه موارد نیز کارفرما موظف است فرصتی برای قطع کار و استراحت به کارگر بدهد و آن را جزو ساعت کار او محسوب کند.

ه - طی کار به مادر شیرده برای شیردادن به نوزادش حداقل دو بار و هر بار نیم ساعت (و یا یک بار به مدت یک ساعت) استراحت تعلق می‌گیرد. اگر مدت کار بیشتر از ۸ ساعت در روز باشد، هر وقفه تا ۴۵ دقیقه (و یا یک بار به مدت ۹۰ دقیقه) افزایش می‌یابد.

و - تأسیسات مورد نیاز کارگر از قبیل توالت، دست‌شویی، حمام، محل شیردهی و امکانات آمد و شد به این مکان‌ها باید فراهم باشد.

ز - کارفرما حق ندارد زن بارداری را که بنا به تشخیص دکتر نمی‌تواند کار کند، به کار وادارد. به ازای زمان‌های استراحت و وقفه‌های مورد نیاز کارگر باردار نباید مبلغی از دستمزد او کسر شود. لازم به ذکر است که اجرای این مقررات قانونی تحت مراقبت سیستم بازرسی دولتی، نیمه دولتی و نهادهای شغلی قرار دارد و کارفرمایانی که از این قوانین سرپیچی یا تخلف کنند، براساس نوع و درجه تخلفات به پرداخت جرایم نقدی گوناگون و حبس محکوم می‌شوند. هم‌چنین در واحدهایی

که در آن‌ها بیش از ۳ زن شاغلند، کارفرما موظف است قوانین حمایتی از مادران را در تابلویی که به آسانی قابل رؤیت باشد، نصب کنند تا زنان به سهولت از حقوق خود باخبر شوند.

ح - اخراج زنان باردار تا ۴ ماه پس از زایمان ممنوع است (این قانون در مورد زنان شاغل در مؤسسات کوچک و یا صنعت خانگی استثنائاتی قایل می‌شود). طی این مدت کارفرما موظف است مطابق با میانگین آخرین دریافتی‌های ۳ ماه قبل از بارداری به کارگر دستمزد بپردازد.

به علاوه کمک‌های زیر از طریق شبکه خدمات درمانی به زن شاغل تعلق می‌گیرد:

- مراقبت و پرستاری توسط پزشک و ماما (قابله)؛

- خدمات تأمین دارو، پانسمان، بستری یا پرستاری در منزل و پرداخت مخارج زایمان.

۲ - مرخصی نگهداری از نوزاد

به جز مرخصی زایمان که به زنان تعلق می‌گیرد، همه‌ی شاغلین (زن و مرد) حق استفاده از مرخصی جهت نگهداری از نوزاد خود را به مدت سه سال دارا هستند. کارفرما حق ندارد در هنگام استخدام، قراردادی را به کارگر تحمیل کند که طبق آن این حقوق از او سلب شود و یا طی زمانی که والدین از مرخصی فوق‌الذکر استفاده می‌کنند، قرارداد کار را با آن‌ها فسخ نماید و آن‌ها را اخراج کند. نکته جالب در این قانون این است که والدین (مادر و پدر) می‌توانند تا ۳ سالگی کودک‌شان به نوبت از این مرخصی استفاده نمایند. مثلاً سال اول مادر مرخصی بگیرد، سال دوم پدر و... والدین هم چنین حق دارند طی این مدت به جای کار تمام وقت به صورت نیمه وقت (به میزان ۱۹ ساعت در هفته) برای کارفرمایان خود کار کنند. شاغلینی که بیمه هستند در زمان «مرخصی نگهداری از نوزاد» به میزان ۷۵ درصد دستمزد و یا حقوق خود از بیمه پول دریافت می‌کنند.

«مرخصی نگهداری از نوزاد» گام بزرگی در جهت تضمین محیط کار برای والدین به‌ویژه شاغلین زن است. حتا در برخی مؤسسات بزرگ مدت زمان مرخصی والدین بین ۶ تا ۱۰ سال تعیین شده است. در این مؤسسات، طبق قراردادهای کارخانه‌ای، کارفرمایان متعهد شده‌اند پس از طی مرخصی ۶ یا ۱۰ ساله نیز در صورت بازگشت والدین، شغل سابق و یا شغلی مشابه را مجدداً در اختیار آن‌ها بگذارند. مثلاً در شرکت‌های «آ-ا-گ»، شرکت سهامی «براس»، شرکت «دایملر - بنز»، شرکت «مانسمان دماگ» و غیره شاغلین می‌توانند از این مرخصی بین ۷ تا ۱۰ سال استفاده کنند و دوباره به سر کار سابق خود بازگردند.

کمیسیون زنان اتحادیه‌های آلمان به منظور گسترش و تحکیم هماهنگی میان شغل و خانواده، خواسته‌هایی را جهت بهبود قوانین مطرح کرده است. از جمله مطالبات آن می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- از میان برداشتن شرطی که مبنی بر آن والدین برای دریافت ۱۰۰ درصد دستمزد سابق خود

دست کم باید ۱۹ ساعت در هفته کار کنند.

- دوره‌ی «نگهداری از نوزاد» نه به عنوان مرخصی بلکه به مثابه ادامه زندگی شغلی به رسمیت شناخته شود. یا به بیان دیگر مادران برای تربیت نوزادان حقوق بگیرند و این وظیفه به عنوان شغل رسمی محسوب شود. خواسته مشابهی را جنبش‌های زنان آلمان درباره کار زنان در خانه نیز دارند.

- افزایش دریافتی والدین طی سه سال مرخصی «نگهداری از نوزاد» از ۷۵ درصد میانگین درآمد بیمه‌شدگان به ۱۰۰ درصد درآمد.

تعمیم قوانین کار به کارهای نیمه‌وقت

کارهای نیمه و پاره وقت نسبتاً به زنان تعلق دارد. طبق آمار رسمی در سال ۱۹۹۷ در آلمان ۳۱/۹ میلیون شاغل وجود داشته است که ۱۸ درصد آنان یعنی ۵/۷ میلیون نفر کار نیمه یا پاره وقت داشته‌اند. طی این سال ۳۹ درصد شاغلین زن به کارهای نیمه وقت و پاره وقت مشغول بوده‌اند. طبق یک تحقیق رسمی ۵۵ درصد از زنان ساکن در استان‌های غربی آلمان و ۱۵ درصد از زنانی که در استان‌های شرقی سکونت دارند، به دلیل نگهداری از کودکان خود شغل پاره وقت را پذیرفته‌اند. با کوشش نهادهای اجتماعی و به ویژه اتحادیه‌های کارگری قوانینی به تصویب رسیده که با کارگران پاره وقت نیز درست مانند کارگران تمام وقت رفتار شود. مثلاً این که کارگران مذکور در عرصه خدمات بیمه‌های اجتماعی، در عرصه استخدام و قرارداد کار و یا در مورد فسخ قرارداد کار از حقوق کارگران تمام وقت برخوردار باشند. با پیش برد این مطالبه، هم اکنون اتحادیه‌ها در تلاشند که حتا افرادی را نیز که مدت بسیار کوتاهی کار می‌کنند (حدود ۴۰ ساعت در ماه) و درآمد ناچیزی دارند (زیر ۶۳۰ مارک) تحت موازین و حوزه حفاظتی سیستم بیمه‌های اجتماعی قرار دهند. در این صورت، این دسته از شاغلین نیز حق استفاده از بیمه‌های درمانی، خدماتی، بازنشستگی، حقوق بیکاری و... را به دست خواهند آورد.

برابری دو جنس در محیط کار

سابقه تبعیض در پرداخت مزد به زنان به درازای خود اشتغال زنان است. اتحادیه‌های کارگری آلمان برای رفع این تبعیض و پرداخت دستمزد برابر برای کار یکسان، سال‌ها مبارزه کرده‌اند. هم اکنون تقریباً تمامی قراردادهای تعرفه‌ای و شمار بزرگی از مقررات قانونی که درون واحدهای تولیدی، خدماتی و تجاری منعقد شده‌اند (توافقات کارخانه‌ای) روی برابری دو جنس در محیط کار و پرداخت دستمزد برابر تأکید می‌کنند.

کمیسیون زنان «فدراسیون سراسری اتحادیه‌های آلمان» (د-گ-ب) تحقیقی پیرامون ۱۱۱ مورد قرارداد تعرفه و ۱۵۶ مورد توافقات کارخانه‌ای که بین سال‌های ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۶ منعقد شده‌اند به عمل آورده است. این تحقیق نشان می‌دهد که همه این قوانین بدون استثناء به اشکال مختلف

موضوع برابری دو جنس در محیط کار، ایجاد فرصت‌های برابر در استخدام زنان و مردان و پرداخت دستمزد برابر را مورد تأکید قرار داده‌اند.

علی‌رغم وجود این قوانین هنوز هم در زندگی شغلی واقعی برابری زن و مرد، به‌ویژه در عرصه ایجاد امکانات مناسب جهت ارتقای شغل زنان در محیط کار تحقق نیافته است. با وجود این که شمار زیادی از زنان در کلاس‌های کارآموزی، فراگیری تعلیمات حرفه‌ای و آموزش فنی و تخصصی شرکت می‌کنند و این تسهیلات امکان دست‌یابی آن‌ها به‌ویژه زنان جوان به کار را بهبود بخشیده است، اما زنان به سختی توانسته‌اند به سمت‌های شغلی پردرآمد و رده‌های بالای شغلی دست یابند.

هم اکنون ۴۴ درصد شاغلین آلمان زن هستند. در سال ۱۹۹۷ (۱۳۶۶) سهم فارغ‌التحصیلان زن از مدارس آلمان ۵۴/۹ درصد بوده است. در همین سال ۴۶/۴ درصد کسانی که تحصیلات دانشگاهی خود را به پایان رسانده‌اند، زن بوده‌اند و میانگین نمرات آن‌ها از مردان بالاتر بوده است. اما علی‌رغم توانایی‌هایی که زنان در این عرصه از خود نشان داده‌اند، کمتر در پست‌های بالا و میانه استخدام شده‌اند. بنا به آمار سهم زنان در پست‌های مدیریت عالی اقتصادی تقریباً شش درصد است. این موضوع یکی از دلایلی است که باعث شده در مجموع زنان شاغل نسبت به مردان درآمد کمتری داشته باشند. مجموع زنان شاغل به صورت متوسط تا میزان $\frac{1}{3}$ کمتر از مردان دستمزد و حقوق می‌گیرند.

کمیسیون زنان «د-گ - ب» با انتشار بولتن‌ها و نشریات، پژوهش درباره زنان شاغل، برگزاری سمینارها و کنفرانس‌ها و برپایی جلسات روشنگری برای رفع این تبعیض فشار می‌آورد. دبیران زن اتحادیه‌ی «د-گ - ب» در چند ایالت آلمان (نوردراین، وستفالن، میکین بورگ، فرپمرن و نیدرزاکسن) دفاتری را تحت نام «زنان و سیاست ساختاری» و «زنان در اقتصاد» تأسیس کرده‌اند. هدف آن‌ها این است که زنان از فرآیند برنامه‌ریزی‌های کلان، در ساختار تصمیم‌گیری‌ها و نیز پیشبرد طرح‌ها حضور مؤثر داشته باشند.

کمیسیون زنان در کوتاه مدت خواهان اجرای قوانینی در مؤسسات است که امکان راه‌یابی زنان به مدارج بالای شغلی و شغل‌های با ثبات‌تر را فراهم آورد. هم اکنون در توافقات کارخانه‌ای بعضی از واحدهای تولیدی ذکر شده که سهم شاغلین زن در همه سطوح باید افزایش یابد و یا در واحدهای دیگری تصریح شده که جهت حمایت از زنان، اگر مرد و زنی در هنگام استخدام دارای شرایط مساوی بودند، ارجحیت با زن خواهد بود.

کمیسیون زنان در اتحادیه‌های آلمان

زنان فعال در اتحادیه‌های آلمان خواهان ایجاد یک تشکیلات اتحادیه‌ای جداگانه‌ای برای

شاغلین زن، مستقل از «فدراسیون سراسری اتحادیه‌های آلمان» (د-گ - ب) نیستند. آن‌ها به جای ساختن یک تشکیلات مستقل بر ضرورت موجودیت و تحکیم کمیسیون ویژه زنان شاغل درون ساختار «د-گ - ب» تأکید می‌کنند؛ نهادی که در آن منافع و مصالح زنان شاغل توسط زنان اتحادیه‌ای نمایندگی شود. آن‌ها بر این باورند که در درون «د-گ - ب» آسان‌تر می‌توانند از حقوق کل شاغلین و به ویژه شاغلین زن دفاع کنند. می‌توان خواسته آنان را، از زبان خودشان، در عبارت زیر خلاصه نمود:

«آنچه ما می‌خواهیم برابری زنان با مردان در همه عرصه‌های شغلی، خانواده و جامعه است و آنچه خواستار آنیم درآمد مکفی برای هر مرد و زن است.»

بنابراین زنان اتحادیه‌ای در آلمان تشکیلات جداگانه‌ای از مردان (مثلاً «اتحادیه مستقل کارگران زن») تأسیس نکرده‌اند، بلکه درون ساختار اتحادیه‌ی سراسری کمیسیونی ایجاد نموده‌اند. زنان فعال از طریق کمیسیون مسائل و مطالبات زنان شاغل را مطرح می‌کنند و می‌کوشند حقوق و منافع زنان را در اتحادیه‌ها برجسته کنند. وجود این کمیسیون باعث شده است که زنان به گونه‌ای منسجم و هماهنگ حرکت کنند، خواسته‌هایشان را درون «د-گ - ب» و در کنگره‌های آن با فرمول‌بندی‌های شفاف‌تری تدوین و بیان نمایند و از زاویه منافع زنان روی سیاست کلی، نقشه عمل و برنامه‌های اتحادیه‌ی سراسری تأثیر بگذارند.

به دلیل آرایش جدیدی که سرمایه‌داری به تولید - از طریق تغییرات در سازمان‌دهی نیروی کار، در طرح و نقشه تولید و... داده است، احتمال به خطر افتادن شغل کارگران افزایش یافته است. اتحادیه‌ها برای حفظ موقعیت و تضمین شغلی کارگران خواهان ارتقای آموزش‌های کارگران و رشد قابلیت‌های حرفه‌ای آن‌ها متناسب با تجدید سازمان‌دهی کار و تولید هستند. کمیسیون زنان تأکید دارد که زنان نیز باید مستقیماً در برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری‌های مربوطه شرکت داشته باشند. آن‌ها استدلال می‌کنند: طرح‌های آموزشی کارگران و رشد قابلیت‌های شغلی آن‌ها بایستی شرایط زندگی و کار زنان را مورد توجه قرار دهد و برای تحقق این امر ضروری است زنان مستقیماً در این عرصه‌ها حضور داشته باشند. در همین راستا کمیسیون زنان مخالف این سنت است که مسئله زنان به عنوان فصل جداگانه‌ای در سیاست اتحادیه‌ها طرح شود. به عوض زنان می‌خواهند در همه عرصه‌های برنامه‌های اتحادیه‌ای سیاست مربوط به زنان شاغل هم‌پا و در کنار سیاست مربوط به مردان شاغل مطرح گردد.

در نوامبر ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) برنامه جدید «د-گ - ب» تحت عنوان «شکل دادن به آینده» در کنگره فوق‌العاده آن تصویب شد. در این برنامه برخلاف سنت گذشته اتحادیه‌ها، برای اولین بار سیاست «د-گ - ب» درباره کارگران و کارکنان زن در فصل جداگانه‌ای مطرح نشد، بلکه در عرصه‌های مختلف

برنامه و سیاست عمومی آن بیان گردید. بدون تردید این موضوع تحت تأثیر کمیسیون زنان و تلاش‌های آن صورت گرفته است و می‌توان آن را دستاورد نهاد مذکور دانست.

از جمله در برنامه جدید سیاست عمومی «د-گ - ب» چنین فرموله شده که: «فدراسیون سراسری اتحادیه‌های آلمان در آینده برای رهایی دو جنس و تساوری آن‌ها» مبارزه می‌کند. در بخش «کار در آینده» نیز برنامه نیازهای مختلف زنان و مردان و ویژگی‌های زندگی و کار هر دو جنس را مورد توجه قرار داده است و خواستار آن شده که در آینده برنامه‌ریزی زندگی افراد باید در سازمان‌دهی نیروی کار در نظر گرفته شود. در بخش «سیاست تعرفه‌ای» قید شده که تبعیض در دستمزد و حقوق زنان باید به طور قطع رفع گردد. البته در برنامه جدید همه‌ی خواسته‌های کمیسیون زنان تصویب نشد. به عنوان مثال در مبحث «شکل دادن به آینده اتحادیه‌ها» کمیسیون زنان روی این نکته پافشاری می‌کرد که در برنامه قید شود: مصالح شاغلین زن باید توسط خود زنان تدوین شود و متناسب با این امر ساختار تشکیلاتی زنان متحول شود. این خواسته توسط اکثریت نمایندگان حاضر در کنگره «د-گ - ب» رد شد.

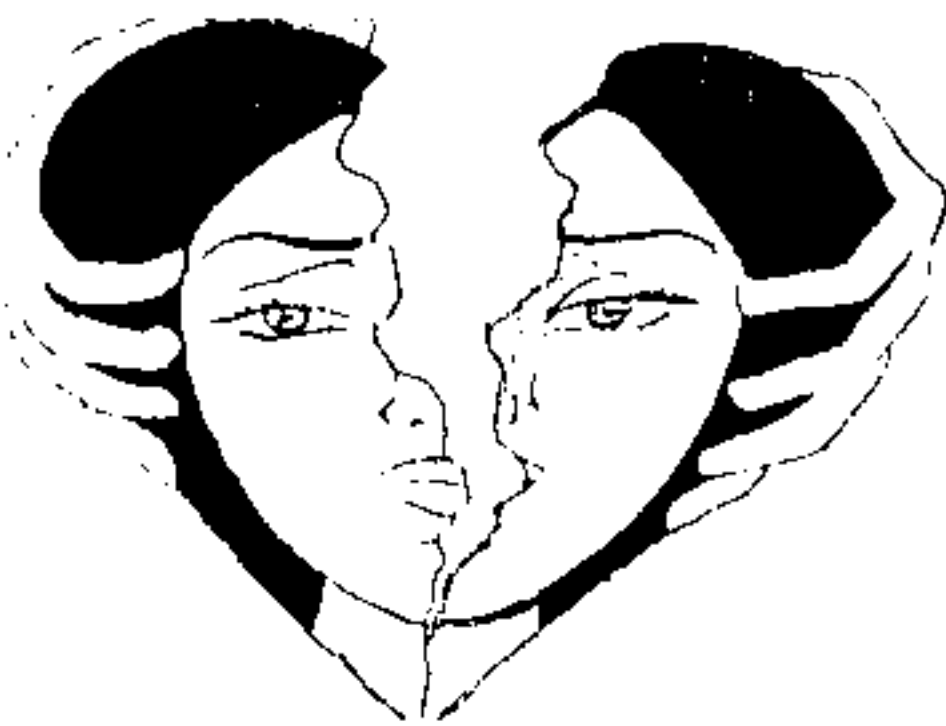
در پانزدهمین کنگره «د-گ - ب» که در ماه مه ۱۹۹۴ (۱۳۷۳) برگزار شد، کمیسیون زنان این خواست را مطرح کرد که در تمامی ارگان‌ها و نهادهایی که «د-گ - ب» نمایندگی دارد (مثلاً اداره مرکزی کار، صندوق‌های بیمه درمانی و...) زنان عضو «د-گ - ب» به نسبت شاغلین زن، نمایندگی داشته باشند. درخواست دیگری که در کنگره مطرح شد این بود که هر اتحادیه‌ی عضو «د-گ - ب» لاقلاً به نسبت اعضای زنی که دارد، نمایندگی زن به کنگره‌ها و کنفرانس‌های «د-گ - ب» بفرستد. زنان می‌گویند که خواسته‌های آن‌ها در «د-گ - ب» جهت کسب سهم بیشتری از نمایندگی - چه در نهادهای داخلی و چه در تعداد نمایندگانی که «د-گ - ب» به ارگان‌های مختلف می‌فرستد - متحقق نشده است. □

تعداد و درصد اعضای زن و مرد «د-گ - ب»

سال	جمع کل اعضا	تعداد زنان	درصد	تعداد مردان	درصد
۱۹۹۶	۸۹۷۲۶۷۲	۲۷۴۴۹۸۶	۳۰/۶	۶۲۲۷۶۸۶	۶۹/۴

تعداد و درصد اعضای زن «د-گ - ب» براساس موقعیت شغلی

سال	تعداد کل زنان	تعداد کارگران زن	درصد	تعداد کارمندان زن	درصد	تعداد کارمندان دولتی زن	درصد
۱۹۹۶	۲۷۴۴۹۸۶	۱۰۹۳۰۹۹	۳۹/۸	۱۳۸۷۲۷۶	۵۰/۵	۱۷۰۵۸۲	۶/۲



گزارش یک زندگی

فاطمه ایزدپناهی

انگار همین دیروز بود که از در نگهبانی کارخانه وارد شد. ۱۳ سالش بود و به زور قدم برمی داشت. وحشت عجیبی در درونش بود. کلمات مادرش هنوز در گوشش زنگ می زد: «بین دخترم من که نمی توئم چندتا بچه ریز و درشت و شیری را ول کنم و بیام این جا کار کنم؛ خونه ی این و اون هم خوبیت نداره کارکنی، نمی توئم بزارم، عاقبتش خوش نیس، چشم ناپاک دنبالته؛ اما خب زهراخانم تیرانداز می گفت که این جا امنه. همه با هم کار می کنن، خودش مواظبته؛ حالا بیا ببینیم چی می شه.» از پشت سر مادرش به راه افتاد. چادرش یکور زمین را جارو می کرد. منشی کارخانه به آن ها گفت: «بشینید نیم ساعت دیگه رئیس می یاد.» وقتی مدیر آمد منشی به مادر گفت: «تنها برو.» سکوت حاکم شد. اندامش به لرزه افتاده بود. بعد از چند لحظه مادر صدایش کرد. وارد شد، اتاق خیلی قشنگ بود. پیش خودش فکر کرد: «این جا باید چه کار کنم؟» وقتی وارد شد مدیر گفت: «وای این که خیلی کوچیکه.» مادر در جواب گفت: «ناراحت نباشین عوضش خیلی زیر و زرنگه.» هنوز خواب بود که از پی مادر چادرش را می کشید. مادر سر خیابان آوردش، با زهراخانم تیرانداز سوار سرویس شدند. وقتی سرویس گذشت، بغضش گرفته بود، آخر تا حالا از مادرش دور نشده بود. به زهراخانم تیرانداز چسبید. اضطرابش از نزدیک شدن به کارخانه دو چندان شد. لباس اندازه اش نمی شد، بدن نحیف و لاغرش را هیچ لباسی اندازه نبود. آخر جامه دار فریادش بلند شد: «بچه تو هیچی نبود بخوری، خسته شدم بسکه لباس عوض کردی.» وارد سالن که شد از همه خجالت می کشید، احساس می کرد همه دارند نگاهش می کنند. سرکارگر صدایش زد: «خب تا کی می خوای آن جا وایسی، برو اون پالترو بپار.» مدتی کنار دست زن های قدیمی کار کرد. بعد از مدتی با آن دست های کوچکش حسابی قرص جمع می کرد، یواش یواش سرعتش خیلی بالا رفت. دیگه مدت ها بود مادرش صبح زود باهاش نمی آمد، خودش سر سرویس می رفت. خانه، تکانی خورده بود. مادر راحت تر غذا جلوی بچه ها می گذاشت. خودش که صبحانه و ناهار را در کارخانه می خورد، زیاد نمی فهمید که مادر شام و ناهار چی درست می کند، اما همین که ناله نمی کرد که: خدایا چه جوری شکم این پنج تا بچه را سیر کنم، می فهمید که مادر راحت تر است و احساس شادی می کرد. تا این که اصغر سر راهش سبز شد. اصغر اولش از طریق زهراخانم تیرانداز به مادرش گفته بود. مادرش پیغام داده بود: «نمی دونم، خودش می دونه، ولی خب می دونید که خرج خونه رو

مریم می‌آره؛ البته خب نمی‌خوام سیاه‌بختش هم بکنم».

مریم هم بدش نمی‌آمد. پیش خودش فکر کرده بود: «خب هشت سال خرجشونو دادم، حالا نوبت خواهرای دیگرمه. اونا برون کار کنن، حالا از اون وقتای منم بزرگترن».

بالاخره با اصغر ازدواج کرد. ۲۱ سالش بود. مادر جهیزیه‌ای نداشت که بدهد، هرچه وسایل داشتند پدرش به خاطر اعتیادش فروخته بود، بارها شاهد کتک خوردن مادرش بود که نمی‌گذاشت پدر چهار تکه وسایل خانه را بیرون ببرد، مابقی‌اش هم وقتی جسد سوخته پدر را زیر پل پیدا کردند، یواش یواش فروختند و خوردند تا زمانی که مریم به کارخانه آمد.

مادرش به اصغر گفته بود که چیزی ندارم بهش بدهم، اصغر هم گفته بود، خب پس من هم عروسی نمی‌گیرم. خیلی ساده به خانه‌ی اصغر رفت. اوایل خوب بودند، اما اخم و تخم اصغر خیلی زود شروع شد که لازم نیست کار کنی؛ بالاخره هم، خونه‌نشین‌اش کرد. خودش هم خسته شده بود. جسمش یاری نمی‌کرد.

اوایل اصغر بعد از ظهرها سر حال خونه می‌آمد، اما یواش یواش بهانه‌گیری‌هاش شروع شد و اخم و تخم‌هایش بالا گرفت. یک دفعه برای این‌که خودش تنهایی خونه‌ی مادرش رفته بود، اصغر بهانه گرفته بود: «دخترکارخانه‌ای همینه دیگر؛ سرخود؛ پیردختر که بودی گیر ما افتادی، حالا هم هر جا که دلت بخواد می‌ری». در مقابل حرف مریم که: «مگه چه کار خلافی کردم، خونه‌ی مادرم رفتم، دو ماه بود نرفته بودم، تو که نمی‌بری، پس چی کار کنم»؛ اصغر با پا زده بود زیر شکم‌اش.

دکتر گفته بود دو ماهه حامله است؛ خون‌ریزی سختی راه افتاده بود. بعد از آن چهار بار دیگر بچه‌دار شده بود؛ یکی سه ماهه، یکی دو ماهه، یکی هم به شش ماه کشید و افتاد. یکی هم که به دنیا آمد مرده بود. دیگر رمقی برایش نمانده بود. وقتی فهمید اصغر زن گرفته، کاری نمی‌توانست بکند. یک کمی سر و صدا کرد ولی دستش به جایی بند نبود، با آن جثه کوچک‌اش اگر یک بار دیگر کتک می‌خورد، مرگ که خوب بود، زمین‌گیر می‌شد. بعد از مدتی اصغر به بهانه‌ی این‌که نمی‌تواند خرج دو خانه را بدهد زن و بچه‌اش را به خانه آورد. شده بود کهنه‌شور اصغر و بچه‌هایش. شب‌ها مریم پیش بچه‌ها می‌خوابید و اصغر و زنش در اتاق مهمان‌خانه. انگار که اصلاً مریمی وجود ندارد. بیشتر وقت‌ها سر تشت بغضش می‌ترکید؛ وقتی که زن اصغر برای خرید بیرون رفته بود.

زهراخانم تیرانداز در صف نان به او گفته بود: «خاک بر سرت کنن تو به همه‌چی تن دادی اونا هم هر بلایی خواستن سرت آوردن تو هم هیچ‌چی نگفتی. یه روز سر و صدا کن، بگو می‌رم شکایت می‌کنم، مهریه‌ام رو می‌گیرم».

همان کاری را کرد که زهراخانم تیرانداز گفته بود. اما اصغر با یک تا چادر از خانه بیرونش کرد و به او گفت: «اصلاً از اول تو سالم نبودی؛ مگه دخترکارخانه‌ای هم سالم می‌شه. برو هر جا که دوست داری شکایت کن».

از آبروش ترسید و جایی نرفت. وقتی برگشت پیش مادرش، دوتا از خواهرهایش کار می‌کردند و نان آور خانه بودند. تحمل نداشت که سربار آن‌ها باشد، کاری هم که بلد نبود. دوباره به کارخانه سرزد. ده سال گذشته بود. حالا ۳۱ سالش بود. راحت استخدامش نمی‌کردند. التماس کرد: «آخه من ۸ سال این‌جا کار کردم». بالاخره قرار شد دوباره به کارخانه برگردد. محیط کارخانه عوض شده بود. در این ده سال خیلی‌ها رفته بودند، خیلی‌ها هم بودند. دخترهای جوان که می‌گفتند دیپلم دارند، تعدادشان بیشتر بود، اما موقعیت کارگرهای قدیمی زیاد فرقی نکرده بود، حداکثر جزء تیم‌لیدر ۱ یا ماشین‌کار شده بودند، برای آن‌ها تفاوتی نکرده بود. اما دیپلمه‌ها بهتر کار می‌کردند؛ داروها را می‌شناختند. صحبت‌هایی که سر لاین بین آن‌ها رد و بدل می‌شد، زیاد برایش قابل فهم نبود. چه روزهایی را در این کارخانه سر کرده بود. این آخری‌ها چقدر فشار بر او بود. آن قدر که گاهی طاقتش طاق می‌شد. انگار خون‌ریزی‌های پی‌درپی رمقی برایش نگذاشته بود، آخرهم به بخش خدمات و نظافت منتقلش کرده بودند. جوان‌ترها بهش فرمان می‌دادند: «خاله اون پالترو بیار». «خاله این‌جا چرا کثیفه؟» «خاله زیر کمد ما آشغاله؟» «خاله این لباس چرک‌هارو ببر لباسشویی». مثل اوایل که بچه بود و همه دنبال کاری می‌فرستادنش، مجبور بود اطاعت کند، اگر سرپیچی می‌کرد، اگر به گوش سرپرست می‌رسید، آن وقت بهش می‌گفتند هیچ کاری بلد نیستی. باید کاری می‌کرد که بودن و نبودنش به حساب بیاید.

حالا ۲۱ سال از تاریخ استخدام دومش می‌گذشت و جوانی‌اش مثل برقی آمده و رفته بود. وقتی رئیس کارگزینی صدایش کرد، می‌دانست پایان ۳۰ سال کارکردنش است. می‌دانست بازنشستگی‌اش شروع می‌شود. آقای باقری به او گفت: «خاله خوش به حالت؛ کاش ما جای تو بودیم». تو دلش فکر کرد: «عجب دوروهایی هستن. بین چه‌جور تو چشمام نگاه می‌کنه و دروغ می‌گه». می‌دانست که هیچ کس از کارش راضی نبود. چون توانایی هیچ کاری را نداشت؛ خونریزی‌ها همه‌ی توانش را گرفته بود. در واقع این روزهای آخر هم به زور تحملش کرده بودند. شکایت‌های زیادی از او شده بود. خودش می‌دانست که مسئول کارخانه در جواب همه‌ی شاکی‌ها گفته بود که: «یه مدت صبر کنین، خودش بازنشسته می‌شه». همه‌ی این حرف‌ها به گوشش رسیده بود. روز آخر وسایلش را جمع کرد و با همه خداحافظی کرد؛ خداحافظی زورکی؛ حتا بعضی‌ها به زور خودشان را ناراحت نشان می‌دادند.

وقتی از پیچ کارخانه گذشت، چادرش یک‌ور زمین را چارو می‌کرد. بی‌کس و تنها کنار جاده ایستاد و غرش مینی‌بوس در هوا پیچید. وقتی سوار شد حتا نتوانست به پشت سر خود نگاهی بیاندازد. همه‌چیز تمام شده بود. □

پانوش:

۱- تیم‌لیدر: سردسته گروه کارگرانی که در هر خط تولید بسته‌بندی قرص در کارخانه‌های داروسازی کار می‌کنند.

در این مقاله نویسنده‌ی محترم ضرورتاً به مسئله‌ی چگونگی تحقق حق رأی زنان می‌پردازد و به نقطه نظرات نیروهای سیاسی و اجتماعی ایران در این مورد اشاره می‌کند. در این رابطه تأکید بر این نکته اهمیت دارد که موضعگیری هر نیروی سیاسی و اجتماعی نسبت به این یا هر موضوع اجتماعی دیگری را می‌باید متناسب با شرایط مشخصی که موضعگیری‌ها اتخاذ شده است مورد داوری قرار دارد. مخالفت اپوزیسیون مذهبی با اقدامات محمدرضا شاه از جمله اعطای حق رأی به زنان کاملاً جنبه‌ی سیاسی داشته و نباید به عنوان مخالفت عام، کلی و اعتقادی با چنین حقی در نظر گرفته شود. چراکه در آن دوره تمامی نیروهای اپوزیسیون اعم از چپ و مذهبی به دلایل سیاسی با هر نوع اقدام شاه در جهت احقاق حقوق زنان مخالفت می‌کردند. زیرا آنان معتقد بودند که اعطای چنین حقی توسط شاه صرفاً در جهت تحکیم پایه‌های حاکمیت کارکرد دارد و عملاً به اعتلای حقوق زنان منجر نخواهد شد زیرا اعطای حق راستین برای زنان را در چهارچوب فکری و ماهیت حکومت پهلوی نمی‌دیدند. - ناشر

زنان و عصر ملی‌گرایی در ایران

پروین پایدار

ترجمه‌ی فرخ قره‌داغی

تثبیت دولت نوسازی‌گر (modernising state)

دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، با تثبیت دولت نوسازی‌گر و رشد ملی‌گرایی فرهنگی به عنوان چالشی سیاسی با دولت مشخص شد. دوره پس از کودتا شاهد تثبیت بنیانی اقتدار شخصی شاه بود. فرآیند تثبیت شامل تغییر قانون اساسی، سرکوب سیاسی، سیاست خارجی به شدت امریکایی، توسعه سیاسی و آزادی جنبش زنان بود. اقدام شاه در تصحیح بعدی قانون اساسی، منجر به کنترل بیشتر او بر انتخابات و تحکیم موقعیت او در ارتباط با مجلس شد. مجلس هجدهم و مجالس بعدی در اختیار احزاب سلطنت‌طلب بود. دو حزب از این احزاب که مشخصاً اکثریت داشتند، «حزب مردم» به رهبری اسدالله علم و «حزب ملیون» به رهبری دکتر منوچهر اقبال بودند. اگر چه شاه شخصاً نخست‌وزیران خود را منصوب می‌کرد، با این وجود در این مرحله آنان تا حدی از استقلال و اختیار بهره‌مند بودند که این امر در طرح‌های اقتصادی و برنامه‌های اجتماعی این دهه بازتاب می‌یافت. آیت‌الله کاشانی در سال ۱۳۳۵ مدت کوتاهی در زندان به سر برد و هنگامی که رسماً جدایی خود را از فدائیان اسلام اعلام کرد، آزاد شد (ابراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۴۲۱).

احزاب سیاسی نیز تحت فشار بودند. حزب توده بلافاصله پس از کودتای ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) غیرقانونی اعلام شد و رهبران‌ش یا اعدام شدند و یا به شوروی و اروپای شرقی گریختند. فعالیت

احزاب رادیکال در جبهه ملی نیز غیرقانونی اعلام شد. «حزب ایران» در ۱۹۵۷ غیرقانونی شد و بسیاری از سران جبهه ملی دستگیر شدند. سازمان «فدائیان اسلام» نیز منحل و رهبرش نواب صفوی در سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۴) اعدام شد. پلیس امنیتی ایران «ساواک» (سازمان امنیت و اطلاعات کشور) در ۱۹۵۷ با کمک CIA و بعدها سرویس امنیتی اسرائیل (موساد) تأسیس شد.

در سیاست خارجی، شاه خود را با منافع انگلیس همساز کرد ولی به سوی امریکا به عنوان هم‌پیمان و ولینعمت اصلی غربی خود رو کرد. امریکا نیز از مبدل شدن به قدرت خارجی حاکم در ایران به دلیل امکان کسب آگاهی از نیات شوروی در ایران و فرصت‌های اقتصادی به دست آمده خشنود بود. شاه روابط دیپلماتیک با انگلیس را از سر گرفت و مذاکرات نفتی را مسکوت گذاشت. اگر چه نظراً صنعت نفت ملی شده بود ولی کنترل واقعی در اختیار کنسرسیوم بین‌المللی نفت باقی ماند. به علاوه سیاست دوره مصدق در رد و تحریم کمک‌های خارجی تغییر کرد. شاه سیاست بیشتر عجولانه‌ای را در توسعه اقتصادی متکی به وام‌های خارجی و کمک مستقیم از غرب در پیش گرفت. با وابستگی به درآمد نفتی در حال افزایش و کمک‌های مالی و فنی قابل توجه از سوی امریکا، شاه ارتش را تقویت کرد و طرح‌های توسعه متعددی را در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ آغاز کرد و در طرح‌های کشاورزی، صنعت، معدن و حمل و نقل پول تزریق کرد. نتیجتاً تولید ناخالص ملی به سرعت افزایش یافت. هم چنین در زمینه بهداشت، آموزش و رفاه نیز هزینه شد و در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، تعداد بیمارستان‌ها و کلینیک‌های پزشکی افزایش یافت. استاندارد موازین بهداشتی رشد یافته و نرخ مرگ و میر نوزادان به نحو بارزی کاهش یافت. تعداد مدارس، مدارس عالی فنی و دانشگاه‌ها افزایش یافت و جمعیت رشته‌های دانشجویی در داخل و خارج کشور به سرعت زیاد شد (احمدی، ۱۹۶۴). برنامه‌ریزی توسعه دوران پس از مصدق با برنامه‌ی اصلاح‌گرانه شش ماده‌ای شامل اصلاحات ارضی، ملی کردن جنگل‌ها، فروش کارخانه‌های دولتی به بخش خصوصی، سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، تشکیل گروه مبارزه با بیسوادی در روستاها (سپاه دانش) و حق رای به زنان به اوج رسید.

اگر چه فعالیت زنان تحت تأثیر سرکوب سیاسی و برنامه‌های حکومتی بود ولی کاملاً متوقف نشد. دولت توجه خود را به مسئله رفاه اجتماعی معطوف کرد و اکثر فعالیت‌های زنان به مجرای خدمات رفاهی هدایت شد. در ۱۹۵۶، وزارت کار «انجمن خدمات رفاهی برای زنان و کودکان» را تأسیس کرد. سی و پنج زن برای اداره این انجمن منصوب شدند. عملکرد این انجمن همیاری با کارگران زن بود و به عنوان هیئت مشاوره کارگران زن در صنایع فعالیت می‌کرد. هدف انجمن بهبود شرایط کاری برای زنان و کودکان با اتکا به راه‌های قانونی، بهداشت و تأمین اجتماعی بود (وودسمال، ۱۹۶۰، ص ۷۲).

در همان سال دولت از سازمان ملل برای آموزش مددکاران اجتماعی یاری خواست. نخستین

مددکار اجتماعی ایران خانم فرمانفرمایان بود که تا دهه ۱۹۷۰ به کار خود در زمینه مددکاری اجتماعی زنان ادامه داد (فرمانفرمایان، ۱۹۹۲). اکثر امور رفاهی از طریق پروژه‌هایی که با سرمایه دولتی یا کمک خارجی تأمین می‌شد انجام می‌گرفت. زنان با علاقه و حس خیرخواهی در پروژه‌های شهری، روستایی و ایلی متعددی در زمینه بهداشت، سوادآموزی، مامایی، توسعه اجتماعی، کشاورزی، صنعت، اقتصاد خانه، پرورش کودکان، خیاطی و صنایع دستی مشارکت داشتند: «وودسمال» فعالیت‌ها و سوابق اجتماعی این زنان را بدین‌گونه توضیح داد: «ساخت فعالیت سازمان‌یافته زنان در ایران خصوصاً در تهران، بیانگر میزان قابل ملاحظه خدمات اجتماعی داوطلبین است. داوطلبین دو گروه اصلی هستند: تعداد کثیری از زنان طبقه مرفه، کارآموده و دارای اوقات فراغت و غالباً بالای پنجاه سال بدون هیچ‌گونه آموزش خاص، رهبران پیشگام در کسب حقوق زنان و برنامه‌های کمک‌های دولتی هستند. حجم وسیعی از خدمات درمانی و برنامه خدمات مستقیم اجتماعی در تهران توسط این گروه داوطلب انجام می‌شود. گروه دیگر، زنان جوان تری بین سی و چهل و پنج سال هستند که غالباً در زمینه تخصص‌ها، تعدادی با سوابق آموزشی در کشورهای انگلو-ساکسون، فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌ها و برخی نیز با کارآموزی در خارج از کشور به‌خوبی تعلیم دیده‌اند. آنان در آغاز توجه خود را به برنامه‌های پیشگیری، تحقیقات اجتماعی و آموزش اجتماعی و برنامه‌های جوانان معطوف کردند. تمایلات و خدمات آنان بر مطالعه وضعیت واقعی و برنامه‌ریزی متناسب با آن تعیین یافته و استوار شده بود. در مجموع هر دو دسته مددکاران داوطلب به دلیل تفاوت در تمایلات اولیه، سوابق و سن‌شان به‌صورت مستقل از هم ولی با درک همدلانه‌ای از یکدیگر به کار خود ادامه دادند» (همان، ص ۷-۷۶).

تعدادی نشریات زنان منتشر می‌شد ولی این‌ها اساساً نشریاتی بودند سلطنت‌طلب که از خط‌مشی دولت در زمینه مسائل آزادی زنان تبعیت می‌کردند. «اطلاعات بانوان» هفتگی منتشر می‌شد و به سرعت به مجله مهم زنان در ایران با تیراژ بالا که رسماً مورد تایید بود تبدیل شد. «ندای زنان»، «بانوی ایران» و «زنان ایران»، مجلات کم‌اهمیت‌تری بودند که در اواخر دهه ۱۹۵۰ منتشر شدند. «زنان ایران» توسط طوبی خانجانی، یک سلطنت‌طلب وفادار منتشر شد که تمایل داشت مجله‌اش ارگان رسمی حزب «فداییان شاه» شود. به‌علاوه تمایلات حرفه‌ای زنان در قالب انجمن‌های مختلف متشکل از کارمندان و متخصصان زن از قبیل معلمان، کارمندان دولت، پزشکان، پرستاران و زنان کارگر شکل گرفت (بایندر، ۱۹۶۲، ص ۷-۱۹۵). با این وجود هنوز زنان آزادی‌خواه از طریق مجراهای قانونی می‌توانستند فعالیت‌های فمینیستی خود را پیش ببرند. هدف برجسته فعالیت زنان در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، مبارزه برای کسب حق رای بود. در این زمان این مبارزه توسط سازمان‌های مستقل زنان که با موافقت کلی دولت به فعالیت می‌پرداختند، هدایت می‌شد. «جمعیت راه نو» توسط مهرانگیز دولت‌آبادی در ۱۹۵۵ با هدف بهبود

وضعیت زنان تأسیس شد. در ۱۹۵۶ «جمعیت زنان حمایت‌کننده از بیانیه حقوق بشر» که قبلاً به عنوان «جمعیت زنان ایران» شناخته شده بود به مبارزه برای کسب حق رای زنان پیوست (بامداد، ۱۹۷۷، ص ۱۱۰). سازمان سومی که به این مبارزه ملحق شد «انجمن حقوق‌دانان زن» بود که توسط نخستین زن حقوق‌دان ایرانی، مهرانگیز منوچهریان تأسیس شده بود. انجمن خواستار حقوق سیاسی برای زنان، برابری حقوق در زمینه اشتغال، مراجعه به دادگاه‌ها برای طلاق، فسخ چند همسری و صیغه و اصلاحاتی در مورد سایر جنبه‌های وضعیت قانونی زنان بود. چنین خواست‌های صریح و تحریک‌آمیز در همان سالی که صدیقه دولت‌آبادی پیشگام جنبش زنان در سن هشتاد سالگی درگذشت توسط انجمن مطرح شد. این سازمان‌ها به یکدیگر پیوستند و فدراسیونی مستقل متشکل از چهارده سازمان زنان ایرانی به عنوان عامل هماهنگ‌کننده تأسیس کردند. نمایندگان این سازمان‌ها به عنوان هیئت مدیره، «هماهنگی فعالیت‌های سازمان‌های عضو و افزایش همکاری در اجرای اهداف مشترک» و «ارتقاء استانداردهای فرهنگی و آموزشی و رشد شرایط اجتماعی، اقتصادی و بهداشتی زنان» را پیشنهاد کردند (وود سما، ۱۹۶۰، ص ۸۳).

عضویت در این سازمان‌های زنان و سوابق رهبران‌شان بدین‌گونه توضیح داده شده است:

«رهبران زن همگی از خانواده‌های متنفذ هستند ولی امکانات خویشاوندان مرد خود را ندارند. تعداد آنان اندک و تعداد کل اعضای سازمان‌ها بین ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر برآورد می‌شود. زنان در کسب حقوق یکسان خیلی مصر نیستند. موقعیت اجتماعی آنان نیز به شدت با وفاداری آنان به رژیم تعیین می‌شود، گرچه برخی از این زنان وابسته به خانواده‌های اصیل به‌عنوان هواداران حزب توده شناخته می‌شوند. این زنان تلاشی در جلب حمایت توده مردم انجام نمی‌دهند بلکه اساساً با تضرع خواهان توجه دولت هستند» (بایندر، ۱۹۶۲، ص ۱۹۸).

سازمان زنان دیگری که به این فدراسیون پیوست «شورای زنان» بود که دوره سانسور پس از ۱۹۵۳ را پشت سر گذاشته بود. این شورا به شکل فعالانه‌ای درگیر مبارزه برای کسب حق رای زنان شد و حتا طی ملاقاتی رسمی با شاه در سال ۱۹۵۶، درخواستی از سوی زنان مبنی بر اعطای حقوق سیاسی ارائه کرد. لیست خواسته‌های ارائه شده به شاه شامل موارد زیر بود: «اصلاح قوانین مربوط به وضعیت کودکان و طلاق، ممنوعیت چندهمسری و ازدواج موقت، از بین بردن تمامی نابرابری‌ها بین زنان و مردان براساس قانون مدنی، اعطای حق رای به زنان در انتخابات مجلس (شورا) و سنا، اختصاص فرصت‌های یکسان به زنان برای مشاغل دولتی، از بین بردن کلیه نابرابری‌های سنتی و عرفی در ارتباط با چنین مشاغلی، حذف ماده‌ای از قوانین کیفری که شوهران، پدران و برادران را در کشتن زنان، دختران و خواهران خود مجاز می‌شمارد. تدوین قانون کاری که هر چه بیشتر شرایط مردان و زنان را یکسان در نظر گیرد، بیمه اجتماعی برای زنان برابر با مردان، به رسمیت شناختن برابری زنان در کارهای آموزشی، اداری، فنی و تدریس، در صورت احراز

شایستگی گماردن آنان در سمت ریاست مدارس دخترانه، دعوت از زنان برای مشارکت در شورای عالی آموزش، اعطای سرپرستی طرح‌های رفاه اجتماعی به زنان و حمایت هر چه بیشتر از حقوق قانونی زنان برای رای دادن در انتخابات شورای شهر (بایندر، ۱۹۶۲، ص ۱۹۸).

طلوع ملی‌گرایی فرهنگی

دوره ۳-۱۹۶۰، با بحران‌های شدید اقتصادی، تجدید بی‌ثباتی شهری و محدودیت آزادی‌خواهی مشخص می‌شد. همه این موارد ناشی از اثرات درهم‌آمیختگی اعمال سخت‌گیری‌های شدید ضد مردمی از سوی دولت و آزادی‌خواهی سیاسی بود. در پاسخ به درخواست شاه از امریکا مبتنی بر کمک‌های بیشتر، دولت کندی به شاه در مورد برگزاری انتخابات نسبتاً آزاد، گماردن سیاست‌مداران لیبرال در کابینه دولت و اجرای اصلاحات ارضی فشار آورد. این اقدامات به منزله حمایت از ایران در مقابل گسترش کمونیسم در نظر گرفته می‌شد (ابراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۴۲۲).

در اوایل دهه ۱۹۶۰، اعتصابات متعددی در تهران شکل گرفت که عمده‌ترین آن‌ها توسط کارمندان دولت برای افزایش حقوق بود. اعتراضات علیه انتخابات مخدوش ژوئن ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) مبنی بر محرومیت کاندیداهای هوادار مصدق یا توده‌ای‌های سابق از شرکت در انتخابات، گسترده و پر سروصدا بود. شاه خود را از انتخابات دور نگهداشت و دستور برگزاری انتخابات مجدد را داد. در دوره دوم انتخابات در ژانویه ۱۹۶۱ (۱۳۳۹) برخی از نمایندگان مستقل از جمله تعدادی از رهبران سابق جبهه ملی به مجلس راه یافتند. شاه دکتر علی امینی، اصلاح‌طلب لیبرال و طرفدار امریکا را به نخست‌وزیری منصوب کرد. امینی مجلس بیستم را منحل کرد. رئیس ساواک، تیمسار بختیار را تبعید و پست‌های اجرایی را به اصلاح‌طلبانی واگذار کرد که در گذشته منتقد شاه بودند (همان، ص ۴۲۳). حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی دولت امینی، برنامه اصلاحات ارضی را در سال ۱۹۶۲ آغاز کرد. ولی ماندگاری امینی در دفترش به دلیل تضادش با شاه به درازا نکشید. اصلاحات او مجادلاتی را بین شاه و دولت امریکا سبب شد و سرانجام در مورد کناره‌گیری امینی به توافق رسیدند (ابراهامیان، ۱۹۸۲، ص ۴۲۴). در جولای ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) اسدالله علم نخست‌وزیر جدید شد. دولت او در طرح اولیه اصلاحات ارسنجانی تجدید نظر کرد. شاه اصلاحات دیگری را نیز به برنامه افزود و با هدف ایجاد محبوبیت، برنامه شش ماده‌ای خود را به همه‌پرسی گذاشت. نارضایتی از محتوای برنامه‌ی اصلاحات که سهم دولت از زمین، صنایع و تجارت را افزایش می‌داد و به علاوه این‌که به جای مذاکره در مجلسی آزاد به عنوان شیوه فرمول‌بندی و تنظیم اصلاحات، به فرمان سلطنتی بسنده شده بود، موجب بروز اعتراضات عمومی شد. شورشی مذهبی شکل گرفت که با کمک ارتش به شدت سرکوب شد. بسیاری از مردم کشته و رهبران شورش از جمله آیت‌الله خمینی تبعید شده یا به زندان افتادند.

یکی از مهم‌ترین وجوه آزادی‌خواهی در سال‌های ۳-۱۹۶۰، ظهور مجدد مخالفین ملی‌گرا و مذهبی در تضاد با حکومت پهلوی بود. برخی از رهبران جبهه ملی رها شده از زندان تکه پاره‌های جبهه ملی را دوباره به هم وصل کرده و فعالیت‌های خود را با عنوان «جبهه ملی دوم» تجدید کردند. مخالفین شیعه نیز پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی تجدید حیات یافتند و مخالفین روحانی مانند آیت‌الله خمینی علیه شاه سخنرانی کردند. اهداف اصلی «جبهه‌ی دوم» بر استرداد «حقوق اساسی فردی و اجتماعی مردم ایران که طبق قانون اساسی ۱۹۰۶ تضمین شده بود»، تشکیل «دولت قانونی از طریق انتخابات آزاد مردمی» و طرفداری از یک «سیاست خارجی مستقل که در عین سازگاری با منشور سازمان ملل، منافع ملی ایران را در اولویت قرار دهد» بنا شده بود (سیاوشی، ۱۹۹۰، ص ۹۰).

علی‌رغم این‌که اهداف سیاسی مزبور آشکارا ملی‌گرایانه و غیرمذهبی بود، با این وجود در «جبهه ملی دوم» زمینه مذهبی کم‌رنگی حاکم بود که آن را از نخستین «جبهه ملی» متمایز می‌کرد. در جبهه ملی اول، ملی‌گرایی لیبرال بارز بود، در صورتی که دومی با ملی‌گرایی فرهنگی مشخص می‌شد. این تغییر تاکید در دو جبهه ملی ناشی از وجود یک دهه شرایط فعالیت مخفی تحت سرکوب سیاسی بود. فروپاشی «جبهه ملی اول» و کنترل شدید دولتی بر رهبران باقی‌مانده، بر اعضای غیرمذهبی جبهه بیش از اعضای مذهبی تأثیر گذاشت. خودمختاری نهادی شده‌ی تشیع، اعضای برجسته مذهبی را قادر ساخت که مبارزه مخفی را در پوشش فعالیت‌های مذهبی تداوم دهند. علاوه بر این، غلبه سیاست نوسازی و دفاع متعصبانه دولت خودکامه از آن، نهاد تشیع را وادار کرد که به نوسازی خود بپردازد. بنابراین فرآیند مخفی بازسازی «جبهه‌ی ملی دوم» با فرآیند ایجاد تشیع نوین که مذهب را با الزامات زندگی مدرن وفق داده و در جستجوی راه‌حلی نو برای مشکلات کنونی بود، در هم تنیده شد (همان، ص ۹-۸۸). بنای ملی‌گرایی فرهنگی نوین به ترکیب دو کرانه‌ی «تجدد» و «سنت» در جامعه ایران بستگی داشت که این از سویی ترکیبی بود از پای‌بندی به آرمان‌های تجدد (شامل موفقیت اقتصادی، آزادی سیاسی، استقلال ملی و عدالت اجتماعی)، پذیرش نهادهای مدرن مانند دولت غیرمذهبی، شهرنشینی (مدنیت)، آموزش، تکنولوژی و غیره و از سوی دیگر اعمال فرهنگ بومی و سنت در ارتباط با زنان و خانواده.

«نهضت آزادی ایران» مهم‌ترین تشکیلات نوین ملی‌گرای فرهنگی بود که روند نوین را درون «جبهه ملی دوم» منعکس کرد. مؤسسين آن مهدی بازرگان و حجت‌الاسلام محمود طالقانی بودند که بعدها هر دوی آنان نقش‌های مهمی را در جمهوری اسلامی ایران ایفا کردند. هدف «نهضت آزادی» ارائه «اسلام حقیقی» به عنوان منبع الهام و تشویق نسل جوان‌تر برای جنگ با استبداد داخلی و سلطه بیگانگان بود.

قصد اصلی نهضت‌آزادی پل زدن بین اسلام و سیاست به منظور تحقق جامعه سالمی از نظر

فرهنگی بود (شهابی، ۱۹۹۰). برای اختتام مطالب می‌توان متذکر شد که همراهی نهاد خودمختار شیعه و ملی‌گرایی بازسازی شده سبب رشد ملی‌گرایی فرهنگی شد که بعدها مفهوم «مدرنیته» را به ناهمگنی کشاند.

حقوق سیاسی زنان

هم چنان که توضیح داده شد، فعالیت‌های زنان در دوره پس از مصدق بر مبارزه برای کسب حق رای و شرکت در انتخابات متمرکز بود. در سال ۱۹۵۹، مسئله حقوق مدنی زنان در مجلس نوزدهم طرح شد. روحانیون شدیداً با مسئله مخالفت کردند. خطیب مشهور، عبدالقاسم فلسفی، حق رای زنان را تقبیح کرد و آیت‌الله بروجرودی، اقبال، نخست‌وزیر وقت را در قم به حضور پذیرفت و برنامه دولت در برگزاری راه‌پیمایی روز زن در تهران را وتو کرد (اخوی، ۱۹۸۰، ص ۹۵). به جای آن راه‌پیمایی، دولت از زنان خواست تا تحت نظارت «حزب مردم» حلقه‌های گل نثار قبر رضاشاه کنند. (بایندر، ۱۹۶۲، ص ۱۹۸). لغو راه‌پیمایی خیابانی که از سوی اتحادیه سازمان‌های زنان درخواست شده بود، با درج نامه‌هایی که درباره این رویداد بین دو روحانی برجسته و «شورای زنان» رد و بدل شده بود، در مطبوعات انعکاس یافت (همان). در پی آن، موضوع حقوق سیاسی زنان - البته نه برای مدتی طولانی - از مذاکرات پارلمانی مجلس حذف شد. در سال‌های آزادی‌خواهی سیاسی نسبی ۳-۱۹۶۰، موضوع حق رای زنان یک‌بار دیگر آغازگر مجادله بین دولت و مخالفین جنبش زنان شد؛ مجادلاتی که نقش مهمی را در پیشبرد این موضوع به عهده داشت. در پیشبرد سیاست دولتی در مورد تحقق حقوق مدنی زنان، حداقل سه دسته ملاحظات نقش داشتند: ملاحظات مربوط به شاه، زنان و نخست‌وزیر. در دوره نخست‌وزیری امینی، این ملاحظات با یکدیگر برخوردی نداشتند. زمانی که زنان برای کسب حقوق مدنی به سخنرانی و تبلیغات پرداختند، شاه به تصمیمی برانگیخته نشد و نخست‌وزیر علناً به مخالفت با آن پرداخت. موضع امینی در راستای سیاست او مبتنی بر جلب نظر اپوزیسیون ملی‌گرا و مذهبی بود. علی‌رغم این‌که امینی برخاسته از خانواده‌ای مشروطه‌خواه با اعتقادات ملی‌گرایانه لیبرالی بود ولی در بین اپوزیسیون به دلیل طرفداری از امریکا و پذیرش پست‌های دولتی در گذشته محبوبیت چندانی نداشت (کدی، ۱۹۸۱، ص ۱۵۵). او با جبهه ملی همکاری نداشت ولی برای دوام نخست‌وزیری‌اش به آن نیاز داشت. او ترجیح داد که بعداً هیچ‌گونه ائتلافی بین اپوزیسیون ملی‌گرا و مذهبی به دلیل حمایت او از حق رای زنان به وجود نیاید. در آوریل ۱۹۶۲ (۱۳۴۱)، امینی به گروهی از خبرنگاران امریکایی اعلام کرد که «زنان ایرانی باید توجه و تلاش خود را به فعالیت‌های اجتماعی و خیریه معطوف کنند» (Iran Almanac، ۱۹۶۳، ص ۴۱۰). در ماه مه ۱۹۶۲ (۱۳۴۱)، امینی در سخنانی علیه حق رای زنان، در جشن فارغ‌التحصیلی کالج مددکاری اجتماعی چنین گفت:

«ما کارمندان دولتی بسیاری داریم که فاسد و متقلب شده‌اند که این ناشی از فشار همسران‌شان

(زنانشان) برای حفظ استانداردهای اجتماعی مشابه همسایگان ثروتمند خود می‌باشد... اگر زنان ایرانی فقط در کسب حقوق سیاسی پافشاری نکنند و به حقوق اجتماعی خود توجه کنند، دارای حقوق سیاسی هم خواهند شد که به هر صورت در شرایط فعلی در درجه دوم اهمیت قرار دارد... در امریکا جایی که زنان شلوار می‌پوشند، مردها توسط زنانشان تحت فشارند و طول عمر آنان کاهش می‌یابد و شوهران زودتر از زنانشان می‌میرند... در ایران وضعیت خیلی متفاوتی حاکم نیست... من شخصاً از این مسئله در رنجم» (همان، ۱۹۶۳، ص ۱۱-۴۱۰). در همین ماه، خانمی اصفهانی به نام حکیمی با استفاده از قانون جدید انتخابات شهرداری که اخیراً از تصویب مجلس گذشته بود و در آن زنان و غیرمسلمانان مستقیماً از شرکت در انتخابات منع نشده بودند، خود را برای انتخابات مجلس شورای شهر اصفهان کاندید کرد. «شورای عالی جمعیت زنان» طی نامه‌ای به امینی خواستار شد که او به مقامات مربوطه نسبت به حصول اطمینان از وجود تمامی امکانات برای خانم حکیمی در مبارزه‌ی انتخاباتی‌اش برای شورای شهر دستورات لازم را صادر کند. در این نامه تأکید شده بود که «قانون جدید انتخابات شهرداری به طور خاص از شرکت زنان در انتخابات جلوگیری به عمل نمی‌آورد. چراکه یک شهر مثل یک خانواده بزرگ است که از نظر پاکیزگی و امور معنوی آن، زنان سهمی بیش از مردان دارند... همه این‌ها دقیقاً در زمره همان خدمات اجتماعی است که جنابعالی در سخنرانی‌های خود مکرراً به آن اشاره کرده‌اید» (همان).

از سوی دیگر شاه مشارکت سیاسی زنان را در راستای برنامه «نوسازی» خود می‌دید؛ ضمن این‌که این مشارکت نتیجه منطقی مشارکت زنان در اجتماع نیز بود. با این وجود او از این که بر چنین مسئله‌ای اصرار ورزد راضی نبود. چراکه در این مرحله او در همان موقعیتی نبود که هم‌چون پدرش هنگامی که کشف حجاب و دیگر سیاست‌های مربوط به زنان را آغاز کرد، بر جنبش زنان نظارت و کنترل داشته باشد. روش اصلاحات جنسیتی حکومت پهلوی اساساً بر الگوی پدرشاهی خانوادگی استوار بود. یعنی فرض گرفته می‌شد پدر کنترل و ابتکار عمل تام در مورد حقوق و مسئولیت‌های زنان در خانواده را به عهده دارد. هر دو شاه پهلوی نیز خود را از همین منظر برانداز می‌کردند: به عنوان پدر ملت که می‌باید کنترل کامل بر زنان ملت داشته باشند. زنان ملت نیز مشابه با وضع زنان در خانواده مجاز نبودند که به واسطه وجود نگرانی از آن‌چه که ناشناخته‌ها ممکن بود برایشان به وجود آورد، مستقلاً عمل کنند و ابتکار عمل را به دست گیرند (نجم‌آبادی، ۱۹۹۱، ص ۶۱). بنابراین پیش شرط اصلاحات در مورد حقوق سیاسی زنان حفظ نظارت شاه بر جنبش زنان بود. «اتحادیه سازمان‌های زنان ایرانی» در ۱۹۶۱ منحل شد و به جای آن «شورای عالی جمعیت زنان ایران» به ریاست خواهر دوقلوی شاه، شاهزاده اشرف تأسیس شد. یک‌بار دیگر، جنبش زنان زیر نظر خانواده سلطنتی قرار گرفت و پس از این‌که نخست‌وزیر خودرایی، علی امینی از پست خود برکنار شد، با همگونی هر چه بیشتر در سیاست دولتی، شاه توانست ابتکار عمل را به دست گرفته و

برای حقوق سیاسی زنان امتیازاتی قایل شود. یک سری رویدادهایی که نتیجه سرکوب خشونت‌بار مخالفین بود، سرانجام به کسب حقوق مدنی زنان انجامید. این امر از سوی نخست وزیر جدید اسدالله علم که در جولای ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) جانشین امینی شد، آغاز گردید. او اعلام کرد که انتخابات محلی بر اساس قانون جدید که شامل ممنوعیت مشارکت زنان نیست برگزار خواهد شد. روحانیون انتقاد خود از دولت را تشدید کردند (SJR، ۱۹۷۸، ص ۲۴-۳۱۹). آیت‌الله خمینی ضمن تلگرام مفصلی به علم، به او به خاطر نادیده گرفتن نصایح روحانیون هشدار داد. شایعاتی پخش شد مبنی بر این‌که زنان برای خدمت در ارتش فرا خوانده خواهند شد و تاکنون هم دختران جوان به سربازخانه‌ها برده شده‌اند (فلور، ۱۹۸۳، ص ۸۴). آیت‌الله خوانساری اظهار داشت که «دخالت زنان در موضوعات اجتماعی، از آنجایی که آنان را درگیر فساد و تباهی می‌کند، علیه خواست خداست...» (همان، ص ۸۹). مخالفت روحانیون با قانون جدید انتخابات از سوی «جبهه ملی دوم» که مخالفت خود با شاه را با درخواست انتخابات آزاد و عادلانه مجدداً اعلام و به پیش‌نویس قانون انتخاباتی قبل از برگزاری انتخابات آزاد مجلس اعتراض داشتند، مورد حمایت قرار گرفت. ولی پشتیبانی بعضی جناح‌های «جبهه ملی» فقط به مخالفت روحانیون با اعطای حقوق مدنی به زنان محدود بود. «نهضت آزادی» اطلاعیه‌ای در حمایت از مخالفت روحانیون با لایحه انتخاباتی انتشار داد. این اطلاعیه دو هدف را دنبال می‌کرد، یکی دعوت روحانیون به میانه‌روی در مورد مسئله اعطای حقوق مدنی به زنان و دیگری تلاش برای جلوگیری از روی آوردن مخالفان شاه به تعصب و ارتجاع. «نهضت آزادی» اعلام کرد تبلیغات دولت علیه روحانیون در مورد موضعی که آنان نسبت به اعطای حقوق مدنی به زنان اتخاذ کرده‌اند، سبب سوء تفاهم شده و سعی در رفع این سوء تفاهم کرد: «نهضت آزادی ایران موظف است توضیحات زیر را به منظور رفع سوء تفاهم به وجود آمده توسط دولت در اذهان جوانان ایرانی و بیگانگان در مورد تعارض شریعت و استقلال ارائه دهد:

- ۱- آن‌چه که علما و اکثر ملت مسلمان خواهانند، جلوگیری از آزادی و حقوق افراد ملت چه مرد و چه زن نیست. آن‌چه که همه ما می‌خواهیم، حکومتی پارلمانی، دولتی قانونی و حفظ حقوق و آزادی‌های قانونی و عقلانی است.
- ۲- اسلام و علمای اسلام علیه حقوق و ارزش‌های زنان نیستند. اسلام نخستین دینی بود که به زنان حقوق اقتصادی اعطا کرد و زنان و مردان را یکسان و مکمل یکدیگر برشمرد.
- ۳- بعید است که علما زنان را برده و زیردست مرد تصور کنند. برعکس، زنان در اداره امور اقتصادی خودمختارند. ولی علما آگاهند که در ماهیت این دولت نیست که در خدمت گروه‌های اجتماعی بوده و زنان را به خود واگذارد. علما مخالف نیات مخفیانه دولت هستند. علما نگرانند که هدف دولت شکستن قلمرو اسلام و مشروطیت از طریق کشاندن زنان به هرج و مرج سیاست و بی‌شرمی و افترازنی آن باشد. اهداف دولت بازداشتن زنان از انجام وظایف طبیعی خود و ایجاد تناقضاتی در محیط گرم خانواده است. در غیر این صورت اگر مطمئناً تصور می‌شد که نیات

دولت در راستای از بین بردن انحطاط اخلاقی باشد، چه کسی می‌خواهد خواهران مسلمان را از داشتن حق آزادی بیان و دفاع از خود، در عین انجام وظایف طبیعی‌شان که شریعت، عقل و طبیعت به آنان اعطا کرده باز بدارد؟» (نهضت آزادی، ۱۹۸۳، ص ۸-۱۷۷).

پس از برگزاری تظاهراتی به رهبری روحانیت، در دسامبر ۱۹۶۲ (۱۳۴۱)، علم لغو قانون جدید انتخابات را اعلام کرد (پازارگاد، ۱۹۶۶، ص ۳۰۹). در ۱۰ دسامبر ۱۹۶۲ (۱۹ آذر ۱۳۴۱)، «جمعیت زنان حقوق‌دان» در بیانیه‌ای به مناسبت روز حقوق بشر، عقب‌نشینی دولت را مورد اعتراض قرار داد: «هر زمان در این کشور صحبت از پیشرفت است، محافل خاصی تلاش می‌کنند تا این پیشرفت شامل حال نیمی از جمعیت یعنی زنان نشود... ما به مسلمان بودن خود افتخار می‌کنیم. اسلام دین دلیل و منطق است. امروزه در جهان اسلام، بسیاری از کشورهای اسلامی حق رای به زنان کشور خود داده‌اند و هیچ‌گونه مباحثه قبلی در این مورد انجام نشده... سیاست عوام‌فریبی نباید به دولت فشار آورد تا با بازپس‌گیری قانون انتخابات محلی علیه منافع کشور عمل کند... دولت نه تنها باید با تکرار و تصریح قانون بلکه با الغای بخش ۱ ماده ۱۰ و بخش ۲ ماده ۱۳ قانون انتخابات مجلس که زنان را از شرکت در انتخابات محروم می‌کند کار نادرست خود را جبران کند... عمل دولت در تایید قانون انتخابات محلی عملی بی‌سابقه و عجیب نبود بلکه لغو آن به عنوان کاری بی‌سابقه از سوی آیندگان محکوم خواهد شد. آیا دولت از قربانی کردن نیمی از جمعیت کشور به خاطر یک مصلحت‌اندیشی سیاسی شرمنده نیست؟» (Iran Almanac، ۱۹۶۳، ص ۴۱۱).

در ۷ ژانویه ۱۹۶۳ (۱۷ دی ۱۳۴۱)، اعضای «شورای عالی جمعیت زنان» جشن سالگرد کشف حجاب اجباری طبق قانون ۱۹۳۵ (۱۳۱۳) را تحریم کردند و به جای آن به عنوان اعتراض علیه لغو قانون جدید انتخابات در کاخ نخست‌وزیری تحصن کردند و خطاب به نخست‌وزیر بیانیه‌ای با این مضمون صادر کردند که «نظر به تداوم انکار حقوق مشروع زنان و خصوصاً شکست دولت در برگزاری انتخابات محلی که در آن حق رای به زنان داده شده بود، «جمعیت زنان ایران» به عموم مردان و زنان پیشنهاد می‌کند که به نشانه اعتراض، جشن ۷ ژانویه (۱۷ دی) برگزار نشود» (بامداد، ۱۹۷۷، ص ۱۱۷).

در ۹ ژانویه (۱۹ دی ۱۳۴۱)، شاه برنامه اصلاحات شش ماده‌ای خود شامل حق رای زنان را آغاز کرد. این برنامه در کنگره روستاییان با شرکت ۳۵۰۰۰ روستایی از سراسر ایران که در آن از جمله برای نخستین بار زنی کرد به نام ماه‌سلطان شرکت داشت، اعلام شد. این برنامه شش ماده‌ای تحت عنوان انقلاب سفید به فرایند گذاشته شد. در ۲۲ ژانویه (۲ بهمن ۱۳۴۱) تظاهرات وسیعی توسط مخالفین علیه این برنامه شش ماده‌ای برگزار گردید. روحانیون آن را تقبیح کردند و فریاد را ضد مشروطیت و به عنوان گزینه‌ی «شریعت» نامربوط دانستند. اعتصاب یک روزه در تاریخ ۲۳ ژانویه (۳ بهمن ۱۳۴۱) توسط معلمان و مدیران زن برگزار شد. اینان کسانی بودند که تمام روز را به

توزیع تراکت و اعلامیه در مدارس دخترانه گذراندند و از زنان خواستند که از حق رای زنان حمایت کرده و اجازه ندهند زنان در حد جنایت‌کاران و بیگانگان که از حق رای برخوردار نیستند، قرار گیرند (پازارگاد، ۱۹۶۶، ص ۱۳-۳۱۲). روز بعد روزنامه اطلاعات گزارش داد که: «دیروز منشی‌ها، پرستارها، مهمانداران هواپیما، متصدیان پذیرش، تایپیست‌ها، معلمان، پزشکان، متصدیان تلگراف و سایر زنان کارمند و دوایر اداری از فراخوانی سازمان‌های خود برای برگزاری اعتصاب با هدف نشان دادن ارزش زنان در جامعه مدرن پیروی کردند. اعتصاب آنان در اکثر ادارات به جز بیمارستان‌ها و وزارت پست یعنی اموری که منجر به فلج شدن ارائه خدمات ضروری می‌شد برگزار گردید. در مدارس نیز معلمان زن سرکلاس‌های درس حاضر شده اما به جای تدریس در مورد حقوق زنان صحبت کردند» (Iran Almanac، ۱۹۶۳، ص ۴۱۱).

در ۲۴ ژانویه (۴ بهمن ۱۳۴۱)، شاه برای تقسیم اراضی خود به قم رفت. او ضمن سخنرانی در صحن حضرت معصومه ابراز داشت که «امروز ماسک‌ها برداشته شد و چهره‌های حقیقی ارتجاع سیاه و خرابکاری سرخ نمایان می‌شود... من این ارتجاع سیاه را که آرمانش رژیم ناصر در مصر است با ۱۵۰۰۰ زندانی سیاسی و بدون مجلس، موهن می‌دانم» (پازارگاد، ۱۹۶۶، ص ۳۱۳). همان روز بیست و دو نفر از رهبران جبهه ملی، سه روحانی و تعدادی دانشجو دستگیر شدند. سرانجام رفراندوم در ۲۶ ژانویه (۶ بهمن ۱۳۴۱) برگزار شد و زنان اجازه یافتند در انتخابات شرکت کنند. در فوریه رژیم اعلام کرد که اکثریت ملت طرفدار انقلاب سفید هستند. اعضای جمعیت‌های زنان به سوی کاخ مرمر راه‌پیمایی کردند و در آن‌جا شاه به ایراد سخنرانی پرداخت و گفت: «انقلاب ما بدون رهایی کامل زنان کامل نبود و حالا با این انقلاب ما از عقب‌ماندگی و حشتناک جهش بلندی به سوی جوامع متمدن قرن بیستم برداشتیم. با اعطای حق رای به زنان آخرین لکه ننگ را از جامعه خود زدودیم و آخرین زنجیر را پاره کردیم» (همان).

در سوم مارس ۱۹۶۳ (۱۲ اسفند ۱۳۴۱)، دولت فرمانی مبنی بر به رسمیت شناختن حق رای زنان صادر کرد و اعلام کرد ماده ۱۳ قانون انتخابات که مانع رای زنان بود لغو شده و واژه «مرد» از ماده‌های ۶ و ۹ قانون انتخابات به منظور همسویی با روح مشروطه حذف خواهد شد (بامداد، ۱۹۷۷، ص ۱۲۰).

بعداً در ماه مارس، «جمعیت زنان حقوقدان» اصرار کرد که دولت باید در خصوص اصلاحات ارضی خود را ملزم به تامین حقوق یکسان برای زنان کند (بگلی، ۱۹۷۱، ص ۵۳). در ۲۵ مارس (۵ فروردین ۱۳۴۲) وزیر کشاورزی اعلام کرد که زنان دارای حق مالکیت یکسان (با مردان) هستند (پازارگاد، ۱۹۶۶، ص ۳۱۵). به‌علاوه، وزیر دادگستری در مصاحبه‌ای با گزارش‌گر روزنامه اطلاعات گفت، از آن‌جا که زنان به حقوق سیاسی دست یافته‌اند «من می‌توانم بگویم دیگر برای زنان مانعی در راه تصدی پست قضاوت در کشور وجود ندارد» (Iran Almanac، ۱۹۶۳، ص ۴۱۳). با این وجود

درهای قضاوت تا سال ۱۹۶۸ بر روی زنان گشوده نشد. تنش بین دولت و مخالفین در این مرحله فروکش کرد. ولی در ژوئن ۱۹۶۳ (خرداد ۱۳۴۲)، در ماه محرم هزاران روحانی، مغازه‌دار، کارمندان ادارات، معلمان و دانشجویان در پاسخ به فراخوانی آیت‌الله خمینی برای تقبیح انقلاب سفید به خیابان‌ها ریختند. آیت‌الله خمینی در سخنرانی ۳ ژوئن به خاطر تضعیف اعتقادات اسلامی، تسلیم شدن به بیگانگان، گسترش فساد و نقض مشروطیت به شاه حمله کرد. در پنجم ژوئن، دستگیری او منجر به تظاهرات بعدی و برخوردهای شدید با پلیس شد. پس از سه روز تظاهرات که به کشته و مجروح شدن بسیاری انجامید سرانجام دولت کنترل امور را به دست گرفت. رهبران جبهه ملی دستگیر شدند، سپس آیت‌الله خمینی به ترکیه تبعید و از آنجا رهسپار عراق شد و تا سال ۱۹۷۸ در آنجا اقامت کرد.

سرانجام انتخابات مجلس بیست و یکم در سپتامبر ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) برگزار شد. برای نخستین بار زنان در رای دادن و کاندیدا شدن شرکت کردند. شش زن وارد مجلس شدند. دو زن نیز توسط شاه به عضویت مجلس سنا منصوب شدند. این بار نیز آنچه که دولت‌های منتخب ملی‌گرای لیبرال نتوانستند در مورد حقوق زنان انجام دهند، با اقدام دلخواه یک حاکم مستبد انجام شد. □

منابع:

- ۱- ابراهامیان، پرواند (۱۹۸۲): "Iran Between Two Revolutions". Princeton: Princeton University Press.
- ۲- احمدی، اشرف (۱۹۶۴): تهران: شورای مرکزی. "Twelve Years in Constructing a new Iran: 1953-1964".
- ۳- اخوی، شاهرخ (۱۹۸۰): "Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in The Pahlavi Period". Albany: State University of New York Press.
- ۴- بگلی (۱۹۷۱): Bagley, E.R.C: "The Iranian Family Protection Law of 1967: A Milestone in The Advance of Women's Rights". In C.E. Bosworth (ed.): "Iran and Islam". Edinburgh University Press.
- ۵- بامداد، بدرالملوک (۱۹۷۷): "From Darkness into Light: Women's Emancipation in Iran" Edited and Translated by F.R.C. Bagley. New York: Exposition Press.
- ۶- بایندر، لئونارد (۱۹۶۲): Binder, Leonard: "Iran: Political Development in a Changing Society." Berkley: University of California Press.
- ۷- شهابی، هوشنگ (۱۹۹۰): "The Liberation Movement of Iranian Politics and Religious Modernism". Iran Under the Shah and Khomeini. London: LB. Tauris.
- ۸- فرمانفرمایان، ستاره (۱۹۹۲): "Daughter of Persia". New York: Crown Publishers.
- ۹- فلور، ویلم (۱۹۸۳): Floor, Willem M.: The Revolutionary Character of the Ulama: Wishful Thinking or Reality? In N. Keddi (ed.): "Religion and Politics in Iran".
- ۱۰- تهران. Iran Almanac: Book of Facts (1962-77): Echo of Iran.
- ۱۱- کدی، نیکی (۱۹۸۱): Keddi, Nikki, "Roots of Revolution". New Haven and London: Yale University Press.
- ۱۲- نهضت آزادی ایران (۱۹۸۳): استاد نهضت آزادی ایران: ۱۳۴۴-۱۳۴۰، ۲ جلد، تهران، نهضت آزادی، ۱۳۶۱.
- ۱۳- نجم‌آبادی، افسانه (۱۹۹۱): "Hazards of Modernity and Morality: Women, State and Ideology in Contemporary Iran". In D. Kandijati (ed.): "Women, Islam and State".
- ۱۴- سیاوشی، سوزان (۱۹۹۰):
- "Liberal Nationalism in Iran: The Failure of a Movement". Boulder: Westview Press
- ۱۵- S.J.R (۱۹۷۸): بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی. تهران، نشر احرار، ۱۳۵۷.
- ۱۶- وودسمال، روت (۱۹۶۰):
- Woodsmall, Rutt, "Women and the New East" Washington D.c.: The Middle East Institute.



زنان مهاجر چالشگر نقش مردان*

قدرت و کنش‌مکش در خانواده‌های مهاجر ایرانی در سوئد

مهرداد درویش پور

پیشگفتار

به‌طور کلی می‌دانیم که زنان سوئدی، در قیاس با دیگر نقاط جهان از حقوق و امکانات بهتری برخوردارند. در عین حال خانواده در سوئد در قیاس با کل اروپا از بی‌ثباتی بیشتری برخوردار بوده و رابطه‌ی مثبتی بین موقعیت بهبود یافته زنان و میزان بالای جدایی‌ها در سوئد وجود دارد. با این همه اگر بخواهیم تصویر روشن‌تری از قدرت زنان در خانواده در سوئد و یا دیگر جوامع غربی داشته باشیم، می‌بایست وضعیت زنان مهاجر را که معمولاً در سایه قرار می‌گیرند، نیز بررسی کنیم. هر چند در این اواخر تشدید تنش‌های خانوادگی در بین مهاجرین مورد توجه قرار گرفته است، اما بیشتر به مشکلات روانی و فرهنگی آن‌ها توجه شده و کمتر به بررسی علمی چگونگی توزیع قدرت در خانواده‌های مهاجر پرداخته شده است. به‌رغم تنوع و تحولات بیشتر در ساختار خانواده در سوئد (در قیاس با دیگر کشورهای غربی) بررسی موقعیت خانواده‌های مهاجر ایرانی در آن می‌تواند تا حدودی به شناخت سمت و سوی تحولات خانواده‌های ایرانی مهاجر در دیگر کشورهای غربی نیز یاری رساند.

اصولاً تحقیق درباره‌ی خانواده‌های مهاجر بسیار پیچیده است. به‌ویژه آن‌که پیشینه‌ی فرهنگی و اجتماعی مهاجرین سخت متنوع است. واژه‌ی «مهاجر» نیز مفهوم پیچیده‌ای است و تعریف روشن و واحدی از آن وجود ندارد. در این‌جا منظور از مهاجر کسی است که خارج از سوئد متولد شده و والدین خارجی دارد. داده‌های آماری نشان می‌دهند که طلاق در بین ایرانی‌ها و دیگر خانواده‌های مهاجر در قیاس با سوئدی‌ها بیشتر است. دلیل آن چیست؟ آیا موقعیت اجتماعی و اقتصادی نازل اکثریت مهاجرین و یا تفاوت‌های فرهنگی آنان با جامعه‌ی سوئد دلیل اصلی این امر است؟ و یا برعکس مکانیسم‌های مشابهی که توضیح‌دهنده‌ی علل جدایی در بین سوئدی‌ها است، روشنگر طلاق در بین مهاجرین است؟ برای مثال اگر رشد فردیت در سوئد به تضعیف پیوندهای خانوادگی